

اما بعدی گوید بشری الله بن عبدالمجید غفرلہ تعالی بارطقتہ العظمی
 چون برین فقیر وری از فہم کتاب اللہ کشادہ پذیر خواست کہ
 بعضی ذکات نافہ کہ دوندہر کلام آئندہ یادان را بکار آید و
 رسالہ مختصری مضبوط نماید امید داری از عنایت بی غایت
 حضرت باری آن است کہ طالب علمان را بہ مجرد فہم این
 قواعد را ہی شگواہ و در فہم معانی کتاب اللہ کشادہ گردد کہ اگر
 ہمیری در مطالعہ تفاسیر یا کذا ایندن آنہا بر مفسران حلی
 انہم اقل قليل فی هذا الزمان بسر بردن آن صرط و ربط
 بدست نیاند و سمیتہا بالقور الکینیر فی اصول التفسیر
 و ما ترفیقہ الا یاللہ علیہ توکل و هو معینی و نعم الوکیل
 و ما بعد این رسالہ مختصر است و پنج باب * باب اول و
 فی بیان علوم نجوم کہ قرآن مجید بطریق تفسیر بر آنہا دلالت
 فرمودہ است و گویا نزول قرآن بالاضالہ برای آن بودہ است
 باب دوم در بیان وجوہ خفاء نظم قرآن بہ نسبت اذعان
 اہل زبان و علاج آن وجوہ با وضوح بیان باب سوم لطافت
 نظم قرآن و شرح اسلوب بیان ہمین کتاب و ثانیہ و ثالثہ و

در تفسیر صحابه و تابعین • باب پنجم در ذکر جمله صلح از
شرح غریب قرآن و اسباب نزول آن که مفسر را حفظ آن
مستند از ضرورت است و خواص در تفسیر بدوین ضابط آن ممنوع
و محذور • باب اول در بیان علوم پنجگانه که قرآن عظیم
بطریق تمییز بیان آن فرموده است باید دانست که معانی
منطوقه قرآن خارج از پنج علم نیست عالم احکام از واجب
و مندوب و مباح و مکروه و حرام خواه از قسم عبادات باشد
یا معاملات یا تدبیر منزل یا سیاست مدینه و تفصیل این علم ذمه
فتیه است و علم مخصوصه با چهار فرقه ضاع که یهود و نصاری و مشرکین
و منافقین و تفریح برین علم ذمه متراکم است و علم تذکیر بآلاء الهه
از بیان خلق آسمان و زمین و آلهای بندگان پلایه ایشان
در می یابست و از بیان صفات کایه او تبارک و تعالی و علم
تذکیر بایام الهه یعنی بیان و تابی که آفراد الهی تعالی ایجاد
فرموده است از جنس انعام مطیعین و تعذیب مجرمان
و علم تذکیر بکرامت و مایه آیه از حشر و نشر و حساب و میزان

در جست و جوی و خط تنافس این علوم و الحاق احادیث و آثار
مناسبه آن و تفسیر و اعطای مذکور است و بیان این علوم بر دوش
تقریر عرب اول و دفع شده بر دوش تقریر متأخران پس
در آیات احکام اختصار که قاعده من زبان است و تفهیم
قواعد از قیود غیر ضروری که ضاعت اصول بیان است التزام
نه فرموده که آیات مخصوصه التزام به مشهورات مسلم و خطایات
نافعه اختیار نموده تنقیح برایین بر دوش منطبقان مناسبت در
انتقال از مطلبی به مطلبی چنانکه قاعده ادبای متأخرین است
در رعایت مگر در بلکه آنچه القاعده آن بر عباد خود مهم دانست آنرا
نشر فرمود و هر چه مقدم شود و گو شود و هر چه مؤخر شود و گو شود عامه
مفسرین هر آینه را از آیات مخصوصه و آیات احکام بقتضی مربوط
بنشانند و آن مخصوصه را اصول و نزول از کلام اما محقق آنست
که قصد اصلی از نزول قرآن تهذیب نفوس بشر است و
در هم شکستن عقاید باطله و اعمال فاسده ایشان پس وجود
عقاید باطله و در کفین سبب نزول آیات مخصوصه است و وجود اعمال
فاسده و جریان منال در میان این سبب نزول آیات احکام

است و متنبه شدن ایشان گریز از آلاء الهی و ایام الهی و وقایع
 موثقه و مابعد آن سبب نزول آیات مذکوره است و خصوصیات
 قصص جریئه که تصدیق و تأیید آن کشید و این چندان در خیل
 نیست الا در بعض آیات که آنجا ترمیم است به اقصی آن
 و تا بهی که در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم واقع شده
 یا پیش از زمان آن حضرت بظهور پیوسته اند و آنرا در هر
 ساجه و از مشیدن آن در مرض حاصل می شود بدین سبب
 قصه زایل نمی گردد پس لازم آمد که این عنوان را بهی
 شرح کنیم که میباید ابراد قصص جریئه لازم بیاید و فصل
 در قرآن مجید با چهار فرق خاصه و خاصه واقع شده است
 بیشتر کین دیو و دنیای و منافقین و این مختص به دو قسم
 است یکی آنکه آن عقیده و اعتقاد است که در تفسیر و تفسیر
 شاعت او و بران انکار کنند پس دیگر آنکه شبهات ایشان
 در بر نمایند و آنرا ببادله برانیده یا خطایه حل نمایند اما بیشتر کین خود
 را احشامی گنند و دعوی مدین بابت ابراهیمی می گردند و جریئه
 کین را گویند که بابت ابراهیمی می باشد و شمار آن بابت

باب اول

(در بیان)

و لازم گیرد و شهادت ابراهیمی حج خانه کعبه است و
 استنبال آن و نماز و غسل از جنابت و اختان و سایر خصال
 فطرت و تحریم اشهر حرم و تنظیم مسجد حرام و تحریم محرمات
 منسبه و مضاعفه و ذبح در حلق و غیر در لبه و تقرب بذبح و غیر خصوصاً
 در ایام حج و در اصل است وضو و نماز و صوم از ثلوع فجر تا غروب
 و صدقه و صدقه می و مساکین و اعانت بر نوأئسب حی و صلوات ارحام
 مشروع بود و مدح به فعل این اشیاء در میان ایشان جاری
 بود و اما جمهور مشرکین آنرا ترک نموده بودند و در میان ایشان
 گمان لم یکن شده بود و تحریم قتل و شتر قه و زنا و دیار و غصب نیز
 در اصل ثابت بود و انگاره بر فعل آنها فی الجمله جاری
 و اما جمهور مشرکین مرتکب آن بودند و بحکم نفس آثاره میرفتند
 و عقیده ایشان بر خداوند تعالی و انوار کسبند خالق آسمان و زمین
 است و اند بر حوائش عظام است و قادر بر ارسال رسل و
 مجازی عباد بر اعمال ایشان و مقیده حوادث قبل از وقوع
 آن و آنکه فرشتگان بندگان مترجعه اند و مستحق التظیم اند
 نیز در میان ایشان ثابت بود و اشیاء ایشان بران دلالت

مخفی کند اما جمهور مشرکین و دین عقاید متبہات بسیار ناشی از
 استتبات آن امور و عدم دلالت باراک آن بهم ریخته
 بودند و کمرای ایشان شرک بود و تشریف و تحریف و انکار
 مناد و استتبات و رسالت آن حضرت صلی الله علیه و سلم و
 فاش بودن اعمال قبیه و مظالم و در میان یکدیگر و ابتداء و رسوم
 فاسده و مندرس ساختن عبادات و شرک آن است که غیر
 خدا را معنات مختصه خدا اثبات نماید مثل تصرف در عالم بارزاده
 که تغییر از ان بکن فیکون می شود و یا علم ذاتی از غیر اکتساب
 بجواس و دلیل عقلی و منام و الهام و مانند آن یا ایجاد شناسایی
 مریض یا لغت کردن بر شخصی و ناخوش بودن از تابست آن
 گویا هیت تنگ دست یا بیمار و شقی گردید یا در حمت فرستادن
 بر شخصی تا بسبب آن در حمت فرستادن و حمت صحیح بدن و
 سعید باشد و این مشرکان و در خلق جوایز و بدایر اگر چه جوایز و بدایر
 و اثر یک نمی دانستند و چون خدای تعالی بر گادی ابرام
 فرماید هیچ یک را قدرت ممانعت اثبات نمی کردند بلکه انچه بیکت
 ایشان بود و امور خاصه بعضی بندگان بود گمان می کردند که مانند

آنکه بادشاه عظیم القدر بندگان خاص خود را با طراف و ملک
می فرستد و ایشان را در امور خجسته تادقیق بکام صریح بادشاه
نموده است و مختار و مستصحب می دارد و خود بند بر امور خجسته
بندگان نمی برد از دحواله سایر بندگان بتهار می کند و شفاعت
بهاره در باب خادمان و مستملان ایشان قبول می نماید همچنین
ملک علی الاطلاق حل مجده یعنی بندگان خود را امانت انواریت
دادده است و رضا و مسخط ایشان در سایر بندگان اثر می کند پس
واجب می دانند که تقرب بآن بندگان خاص تا سلسلی قبول
ملک مثل حاصل شود و شفاعت برای ایشان در مجازی
امور درجه پذیری باید و بلاخره این امور سجد به سوی ایشان
و ذبح برای ایشان و حلق بنام ایشان و استعانت و دعا نمود
فرموده اند به قدری که فی کون بسیار ایشان تجویز می نمودند و صورها
از دست بندگان و در کتب و مثل آن تراشیده و قبله توجیه بآن
از روح ساخته و جایان رفته رفته آن سنگ را با ابناء خود معبود
انگاشتند و حلق عظیم را با یافت و تشبیه چهارت از اثبات
حقانیت بشریه است خدا را انباء برگزیده و تعالی پس می گفتند

که ملائکه دختران خدا اند و می گنهند شفاعت بندگان خود قبول
می کند اگر چه دشمنان نباشند چنانکه پادشاهان به نسبت امرای
کبار گاهی چنین می کنند و عالم و جمیع و بشرف که لایق جناب الالایت
است چون دودهن ایشان جانمی گرفت بر عالم و جمیع و بصیر
خود قیاس می کردند و در تخم و تخیر می افتادند و بیان عز و
آن است که اولاد حضرت اسماعیل علیه السلام بر شریعت جد
بزرگوار خود بودند تا آنکه عمر بن الحی لنگه اند غایب پیدا شد و برای
ایشان احکام وضع کرد و عبادت آنها مشروع ساخت و یله
کردن مجاز و سواب و جام و استقام باز لام و مثل آن برای
ایشان اختراع نمود و این حادثه پیش از بعثت آن حضرت
صلی الله علیه و آله و سلم نزدیک صد سال وقوع یافت و آن
جمله درین باب تمسک به پیش از آنکه در دنیا بودند و آنرا یکی از
جمع فاطمه خود می دانستند و اگر چه ایبای سکر بود و حضرت
بیان فرموده اند اما باین شرح و ببط که در قرآن عظیم مذکور
است لهذا جمود مشرکین بران مطاع بودند و مستعد نمی بودند
و اعوذ بجماعه اگر چه بنو حنی حضرت ابراهیم و خضر است

باب اول
(۱۱)

یا که به نبوت حضرت موسی علیهم السلام نیز اعتراض نموده بودند
اما صفات بشریه که حجاب جمال یا کمال انبیا است ایشان
را آشوبش می داد و خجسته بود بپیر الهی که مقتضی بخت
انبیا است شایسته چون مالوت بهائت و رسول بمرسل بودند
آنها استبداد می نمودند و درین باب شبهات و ابیه نامسموعه
و در میان می آوردند مانند آنکه محتاج بشر آب و طعام نبی چرا
باشد و خدای تعالی فرشته را چرا نه فرستد و بهر آدمی جدا
چرا و نمی نازد و علی هذا الاصول و اگر در تصویر حال
مشرکین و عقاید و احوال ایشان توقف داری احوال
مخبر فان اهل زمان خصوصا آنکه باطراف داد الاسلام
مکونت دارند ملا حظ کن که ولایت را چه خیال کرده اند و
با وجود اعرادیت بولایت انبیا مستقیم و درین زمانه وجود الیا
مخالف می نگارند و بفرموده آستانهای زدند و انواع شرک
بمل می آمدند و تشبیه و تخریف چگونه در ایشان راه یافته است و
به حکم حدیث صحیح لتبصن من قبلکم الری آفات ایچ و جز
نیست کار امروز قومی مرئوب آند و معتقد مثل آن صایق با الله

سبحانه عن ذلك بالجملة ^{بشبه} خدا ای تعالی هر نعمت خود آن حضرت
 و اصل اله علیه و آله و سلم در میان عرب بیوث شاخت
 و آن حضرت را با نام است مات حنیف که از فرمود و در قرآن را عظیم
 با ایشان مخاصمه نمود و در مخاصمه نمک به کلمات ایشان
 از بنایابی مات حنیف واقع شد تا الزام مستحق شود پس
 جواب اشراک او لا طالب دلیل است و نقض نمک به تقلید
 آبا و ائیاعدم سادات این بندگان با خدا ای تبارک و تعالی
 و اختصاص خدا با مستحقان اقصی غایت تعظیم بخلاف این بندگان
 و اثبات بیان اجماع انبیاء برین مسئله و ما ارسلنا بکرم قبلك
 من رسول الا نوحی الیه انه لا اله الا انا فاعبدون
 و در اثبات بیان شاعت عبادت اصنام و سقوط اجمار از برابر
 کمال است انسانیه فکیف برتبه الاولی و هیبت و این جواب
 مسوق است برای قومی که اعنایم را معبود دانسته اند و بگویند
 جواب تشیه ادلاطلب دلیل است و نقض نمک به تقلید آبا
 و اثبات بیان ضروری بودن مجانست در میان و اله و بگویند
 آن مفقود است و اثبات بیان شاعت اثبات هر که در مذموم

پیش خود خدا را ابرارک و تعالی الریکم البينات و لکم البیون
 و این جواب مسوق است بر این قومی که به مشهورات و
 مشهورات شریعیه خود که شده اند اکثر ایشان به تمسک صفت بودند
 و جواب این نیز بیان عدم نقل آن است از آنکه علت و
 بیان آنکه این همه اختراع و ابتداع غیر معصوم است و جواب
 است بتباد و حشر و نشر او لا قیاس است بر احوال ارض و
 مانند آن و نتیج مناط که شمول قدرت و امکان اعاده است
 و ثانیاً بیان موافقت اهل کتب الهیه است در اخبار آن و
 جواب است بتباد و تناسل اولایان وجود آن است و در
 انبیای مقدمین و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحی الیهم
 و يقول الذین کفروا لست من سلاقل کفی بالله شهید
 و کفی و بینکم * و من عند بعلم الکتاب و ثانیاً دفع استبعاد
 بیان آنکه اخبار کتب عبادت الهی است قل ایما انا
 بشر مثاکم یوحی الی و تفسیر وحی بآنچه محال نبود و ما کان
 ایضاً ان یکلمه الله الاية و ثانیاً بیان آنکه عدم ظهور معجزاتی
 که انزعاج آن می کنند و عدم موافقت حق با ایشان در تعیین

متوجهی که پناهبری آن نمی خوانند و یا فرشته را اینها می رسا خن
 یا هر کس وحی نرسد نادان بنابر مصلحت کاتب است و که علم
 ایشان از ادراک آن قاصد است و چون اکثر مبعوث الیکم
 مشرکین بودند این مضامین را در سوره نهمی ^{که در سوره نهمی} به پیغمبر با سادگی
 شده و به پاکیزه است بدین اثبات فرمود و از آغاز و آن بر آب
 کبره تاشی نه نمود آری محاطه حکیم مطابق به نسبت این جاهلان
 چنین باید و در مقابل این بی عقلان سخن گفتن به همین پاکیزه باشد
 ذلک تقلید از لفظ القرآن العظیم و هو دیوبت ایمان آورد و
 بودند و ضلالت ایشان خرفان احکام تورات بود و جواب خرفان
 لفظی باشد خواه خرافات یمنوی و گمان آیات آن را فترا
 بالحق آنچه از ان نیست بآن و کمال در اقامت احکام آن
 و بهالت و تعجب مذکور خود و استیلا در سالت حضرت پیغمبر
 صلی الله علیه و آله و سلم و بی ادبی و ستم نسبت آن حضرت
 بلکه به نسبت خدا تبارک و تعالی نیز و متیلا بودن به بخل و حرص
 و غیر آن اما غریف لفظی در ترجمه تورات و امثال آن که
 می برند در اصل تورات پیش از این فیر این چنین می نمود

و بعد از این عباس و خریز و منوی تاویل فاسد است بحمل
آیتی بر غیر معنی آن. بسینه زودی و اغراب از راه مستقیم
از آنجمله آن است که فرقی میان متدین ناسی و کافر جاحد و دهر
مائی بیان کرده اند و گمان فرادخا و وعدا بید اثبات نموده
همانند و ناسی را خروج از نار بشفاعت انبیاء درست کرده و در
آقای این معنی در هر مائی اظهار ناعم متدین بآن ملت کرده اند
و در تودیت یهودی و عبری را این ملت اثبات نموده اند
و در انجیل نصیحتی را در این مرتبه داشته اند و در قرآن عظیم
بر مسلمانان را این مرتبت نهاده اند و مناط حکم ایمان است بجا
و در آخرت و انبیاء بینما بمری که بر ایشان مبعوث باشد
و عمل بشرایع ملت و اجتناب از منہیات آن نه خصوص پیچ
فرقه که اظهار پس یهود و انبیا که هر که یهودی باشد یا عبری
الیه بیتی خواهد بود بشفاعت انبیاء و اخلاص خواهد ساخت
و جز چند روز و روزی نخواهد ماند اگر چه آن مناط حکم متحقق نه شود
و ایمان بعد از بوجی آورده باشد که صحیح نبود و از ایمان با آخرت
و بر ملت بینما بمری مبعوث بایشان حظی آورده اگر کرده

باشند و این غلط خبر است و محل محض چون قرآن عظیم
 میهن است بر کتب مشابه و همین مواضع اشکال آن را این شبهه
 را بر وجه اتم کشف فرمود بکلی می گنبد سیئه و احاطت و
 خطیئه فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون و از آنجمله
 آن است که در هر مانی احکام به حسب مصالح آن عصر بیان
 نموده اند و در تشریع بر وفق عادات قوم ملوک نموده اند
 و بنا کید اخذ بآن و اداست عمل و اعتقاد بر آن و حصر حقیقت
 در آن امر فرموده اند و مراد آن است که در آن عصر و در آن زمان
 حقیقت در آن اعمال محصور است و اداست ظاهری مراد است
 نه اداست حقیقی یعنی تا آنکه بنی دیگر نیاید و پرده خمار از روی
 نبوت وی انداخته شود و ایشان آن را بر استقامت
 یهودیت حمل کرده اند و وصیت اخذ بآن مات فی الجحیم
 منینش و وصیت اخذ بایمان و اعمال صالحه است خصوصیت
 آن مات لذنابها غیر نیست ایشان خصوصیت را میبرد و آنست
 کمان کردند که یعقوب علیه السلام اولاد خود را به یهودیت
 و وصیت کردند است و از آنجمله آن است که طهرای کربلایی در

بر مانی انبیا و تابعان ایشان و ابر القیاس مرتب و محبوب شریف
 و اود است و دیگران ملت را به صفت بیعت گوید و است
 و در این باب به انظار شایع به هر قوم و گنم واقع شد اگر انظار انبیا
 بجای ملکیان ذکر شد که باشد چه عجب بود که آن کردند که آن
 تشریف دایر بر اسم یهودی و عبری و اسرائیلی است
 اود است که دایر بر صفت انقیاد و خضوع و تمسک به راه حق
 است به بعثت انبیا لا غیر و ازین قبیل تا دیلات فاسد بسیار
 در خاطر ایشان مرکوز شد و بود و آن را از آباء و اجداد خود
 فراگرفته و آن را از این شبهات برداشتند و فرمود و گمان
 آیات آن است که بعضی احکام و آیات را برای محققیت
 به تشریف یا برای طلب دیاسی اتمام نمودند تا اعتقاد مردمان
 نسبت بایشان متبانی نه شود و هرک عمل بآن آیات ملام
 نه شوند از آنجه آن است که وجه زانی و تورات مذکور است
 و ایشان بنابر اجماع اجبار خود بر ترک رجم و اقامت جلد
 و تحمیم وجه به جای آن آنرا ترک کرده بودند و از خود
 و بعضی آن را می پوشیدند و از آنجه آن است که آیاتی را

که در آن بشارت با خبر داسمعیل علیهما السلام است بر بنیستنی
 در میان ادلا و ایشان قواست بر وجودی که در کمر زمین
 جفا و شیوع تمام پیدا کند و کتب آن چنان حروف به مایه
 مبرور و در از اطراف انالیم قصد آن ماضی کند و آن آیات
 قاعا در تورات ثابت است تاویل می کردند که اخبار است
 بر وجود این ملت نه امر است باقی آن می گذشت بمایشیه که بیت
 جلیلیا و چون این تاویل را یکایک رایج کس نمی شنید و پیش
 هیچ کس صحت نداشت تا یکدیگر توانی می کردند باخاء آن و
 تجویز اظهار آن به عام و خاص نمی کردند تا قتل و کربم و مباحث
 الله علیه السلام ایضا جوکم به عیند و یکم * چنانچه اهل بودند منت
 ندان خدا بر با خبر داسمعیل باین مبالغه و ذکر این امت بدین
 تشریف ایچ اتمان دارد که حمل بر اخذ آن می باشد و
 و غریب بدین آن بود سبیا نک شد الله عظیم * و اما اقرا
 پس سب آن دخول تمتی و شد است بر اجبار و بیان
 ایشان و اسحقان یعنی استنباط بعض احکام بابر ادراک
 مصلحت بدان بدون نص شارع و استنباطات و انوار را

در آنچه دادن نفس اتباع آنرا یعنی باصل ساخته و انشای
 است خود و این از جمیع فاطمه گمان می گردند خود را از کار نبوت
 حضرت عیسی هم هیچ مستند ایشان نیست مگر اقوال مسافت و
 اینست در کتابی از احکام و آثار است و اما نسبت احکام
 این و از کتاب نقل و حرص خود را بر اینست که مقتضی نفس
 اماره است و آن بر همه کس غالب است الا من شاء الله
 ان النفس لا مارة بالسوء الا لما رحم ربی اما این روایات
 و اما این کتاب رنگی دیگر پیدا کرده بود که گفت می گردند بر این
 صحیح آن بنیاد بل فاسد و آن را در رنگ شرع اظهار
 می نمودند و اما استنباط و سبب حضرت پیر ما صلی الله
 علیه و آله و سلم سبب آن اختلاف عادات انبیاء و احوال
 ایشان است و در کتاب خروج و قبایل آن و آنچه بدان مانند اختلاف
 شریعت ایشان اختلاف است و در معانی و انبیاء و بعثت پیر ما صلی الله
 علیه و آله و سلم بنی امیئل چند از آنکه جمیع انبیاء از بنی امیر امیئل بودند و
 استمال آن در اصل درین مسئله آن است که نبوت بمنزل اصلاح
 تنویر عالم است و تنویر عادات و عیادت ایشان را ایجاد

اصول بر دایم بر قوی در عبادات و نه بر منزلت و سبب است
 مدینه عادت دارند اگر نبوت در این قوم پیدا شود آن عبادات
 را بر انداخت نمایند و از هر نو ایجاد عادت دیگر نمایند بلکه تمیز
 نماید در میان عادات آنچه بر قاعده باشد و موافق بر نبی حق
 بود باقی که از دود آنچه خلاف آن باشد تغییر دهند و تیره و تار
 و تذکیر نماید و بایام الهی نیز همان اسباب می شود که در میان
 ایشان شایع باشد و بدان آتش باشد و با میزند پس سبب
 این نکته شرایع انبیاء مختلف شد و مثل این اختلاف اختلاف حکم
 طیب است چون تذکره و بیمار کند یکی را و دای سر و دود و غذای
 بار و وصف کند و دیگر را و دود و غذا را از او نماید و غرض
 طیب در هر دو جایکی است و آن اصلاح طبع و از الهی منفسد را غرض
 باشد که در هر اقلیمی و دود و غذا علاوه و صفت کند بحسب عادات
 آن اقلیم و در هر فعلی تذکره و بیمار نماید بحسب طبع آن فصل
 هم چنان کنیم حقیقی چنان مبدء چون خواست که آن بیمار را این مرض
 نفسانی را معالجه نماید و تقویت طبع و تقویت ماکه و از الهی منفسد آن
 ایجاد نماید بر حسب اختلاف اقوام و عادات و مشهورات و

باب اول
(۷۱)

مصابت هر خبر آن معالجه مختلف شد با تجربه اگر نمونه بود و خواهی
که نبی عظمای بود که طالب دنیا باشند و خواهی که فیه تبتلید سلف
و معرض از خصوص کتاب سنت و تقوی و تشدد و استقامت
عالمی که باشد ساخته از کلام شارع مخصوص بی پروا باشد
باشد و احادیث موضوعه و تأویلات فاسد و امتدادی خود ساخته
باشد تا شاکن کافهم شمس اما نصاری به حضرت عیسی علیه السلام
ایمان آورده بودند و ضلالت ایشان آن بود که خدای را تبارک
و تعالی سه ستاره متناظر بر وجه حسن الوجوه و متوجه بر وجه آخری دانستند و
آن شعب را اقامت نموده می گفتند یکی اب و آن بازاء بعد اُبت عالم
بود و دیگری این و آن بازاء صادر اول است که معنی عام
شامل جمیع موجودات است و دیگر روح القدس و آن
بازاء عقول مجرد بود و اعتقاد می کردند که اقوام این روح عیسی
متدفع نمود یعنی چنانکه تیریل هم بصورت آدمی ظاهری شود
هم چنین این بصورت روح عیسی هم ظهور نمود پس عیسی هم
خداست و هم این الله و هم بشر و احکام بشریه و الهیه هر دو
بر وی جاری است و درین باب تمسک به بعضی خصوص

انجیل می نمودند که در اینجا لفظ این واقع شده و بعضی افعال را
 را بنحو نسبت داده اند چو اسماء اشکال اول بر نقش بر تسبیح
 آنکه کلام حضرت عیسی عم باشد به حرکت آن است که لفظ این
 در زمان قدیم به معنی محبوب و مترتب و منتهی بوده است چنانکه
 بسیاری از قرائین و انجیل دلالت می کند چو آب اشکال
 ثانی آن است که آن بر سیل حکایت است چنانکه ایلمی
 بادشاهی گوید که ما فلان ملک را فتح کردیم و فلان قلعه را بر هم
 زدیم و در حقیقت این معنی راجع است یاد شاه و ایلمی برتر جماعتی
 نیست و نیز می تواند بود که طریق وحی بر حضرت عیسی الطباع
 متانی بوده است و در لوح نفس ایشان از قبل عالم اعلی
 به تمثیل حضرت جبرئیل بصورت بشریه و التماس کلام پس به سبب
 این الطباع کلامی از حضرت ایشان جاری می شد که مشعر نسبت
 آن افعال بنحو و باشد و السقیقة غیر خقیقة با الحماه خدا می نمود
 و در این مذهب باطن فرمود و بیان نمود که عیسی بنور خدا است
 و روح پاک و عینی که در رحم مریم صدیقته نفخ کرد و نور او را
 بروح القدس نمایند داد و غایت خاص و در بیان او در مراحلی

داشت با بجهه اکثر بالفرض خدا تبارک و تعالی در گسوت روحی
که از جنس سایر ارواح است بر آند و باشد و به شرح به بشری
که در بود چون این نسبت به ایک بشکافیم لفظ اخا و برین معنی
جاری باشد الا نسب اجماع و اقرب الفاظ باین معنی توهم و مثل آن بود
عالمی عما یقول الظالمون صلو اکبیر اا اگر خواهی که نمونه
آن اذین فریق ملاحظه کنی امروز زاد و داد مشایخ و اولیای اتمانیا
کن که در دخی آبای خود به قانون دارند و تا کجا کشیده برده اند
و سیعلم الدین ظلموا ای متقلب ینقلبون و نیز از ضلالت
ایشان یکی آن است که جرم میکنند که حضرت عیسی عم مقتول شده
است و فی الواقع در قفسه عیسی استنباسی واقع شده بود رف بر آسمان
و اتمل کان کردند و کابر این کابر بمان غلط را و ایت
نمودند خدا ای نهالی و ذکر آن شریف اذاله مشبه فرمود که
ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و را نبیل آنچه مقوله
حضرت عیسی ازین باب مذکور است همیشه اخبار است
به جرات بود و اقدام ایشان بر قتل هر چند خدا ای نهالی ازین
مهربان بختی سرگردان و آنچه مقوله جواریان است متشای آن

و قبح ایشان است و عدم اطلاع بر حقیقت ترفع که بالافان ایشان
 و اسماج بود و نیز از ضلالت ایشان کن آن است می رسد که
 که نافر قیام بود و همان عیسی است که در قتل پیش جو ادریان آمد
 و ایشان را تنگ انجیل و صیبت کرد و می گویند عیسی و عیست
 کرده است که متنبیان بسیار پیدا خواهند شد پس هر که نام
 مرا گیرد سخن او قبول کند و الا نه کنید قرآن عظیم بیان فرمود که شهادت
 حضرت عیسی بر پینا مبرما ضلای الله علیه و آله و سلام مطبق است
 نه بر خود است و وحایه حضرت عیسی عم زیرا که در انجیل گفته
 شد که نافر قیام می در میان شما باشد و تعظیم علم کند و پاک مباد
 مردمان و او این متنی خبر بحضرت پینا مبرما ظاهر نشد و نام عیسی عم
 که متن عیدارت از ان است که اثبات نبوت ایشان کند
 نه آنکه الله گوید با این الله اما منافقان دو قسم بودند که یکی
 بزبان کلمه ایمان می گفتند و دل ایشان مطمئن بود و بکفر و جحود
 صریح بخاطر اظهار می کردند و در حق ایشان است فی الدار
 الا سفل من النار و گری و اعل شده و در انلام بضعف میاید
 بر عادات قوم خود و مدعی اند اگر قوم مسلمان باشد ایشان نیز

مسلم شوند و اگر کافر باشند ایشان نیز کافر و مثلاً ابناغ که ایت
 و نبویه بر دین ایشان چند ان هجوم کرده است که محبت حد ا
 و محبت رسول را اجائی نگذاشته یا حرص مال و حسد و خدو و
 مثل آن در لاک قلب ایشان شده است که جلالت مناجات و
 کات عبادت را باخاطر ایشان بجای نگذاشت و مثلاً
 اشتغال با نوز معاش چند ان مشغوفند خود نیاحت که
 اهتمام با امر معاد و آخر اوقع داشته و در فکر آن افتادن
 فرصت نداد و مثلاً در سالت حضرت پینامیر مانیون و ایه
 و شبهات دیگر که بخاطر ایشان می کند و در چند تا آنجا نمی رسند
 که جامع ربقه اسلام کنند و اذان باب بالکی بر آید و منت آن
 شکوک جریان احکام بشریه است بر حضرت پینامیر و ظهور
 مانت اسلام و در صورت غلبه ملوک بر اطراف ممالک و مانند
 آن و مثلاً محبت قبایل و عشائر ایشان را بران داشت که
 در نصرت ایشان و تقویت و تأیید ایشان هر چند خلافت
 اهل اسلام باشد سعی بلخ به تقدیم رسانند و درین مقابله امر
 اسلام را ترک کنند و این قسم نفاق عمل و نفاق اخلاق

است و اتفاق اول بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 توان دانست که از قبیل علم نجیب است و بر مرکب قلب اطلاع
 توان یافت و اتفاق ثانی که اکثر اوقوع لا ینبذ و زمان ما و اشار
 به حسن اتفاق است آنچه در حدیث آمده ثلث من کن علیه کان
 معنا فتاء الصا اذا حدث کذب و اذا وعد اخلف و اخبر
 خاصم فیسر و مم المما شق بطنه و هم المؤمن فر منه الخ
 غیر ذلک من الاحادیث خدای تعالی اعمال و اخلاق ایشان
 در قرآن عظیم آشکارا فرستاده و از احوال این دو گروه خبری
 بسیار بیان فرمود تا همه است از این اخبار از نمایند و اگر خواهی
 که از منافقان نمونه بینی و در مجاس امر او مصاحبان ایشان را
 بین که مرضی ایشان را بر مرضی شادع ترجیح می دهند و انصاف هیچ
 فرق نیست در میان آنکه کلام آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بواسطه شنیده اتفاق و زیدند و در بیان آنکه الحال پیدا شده اند
 و بطریق شین حکم شادع معلوم کرد و ایند بعد از آن بر ایشان
 خاص است آن اقدام می نمایند و علی بن الحقیق من جماعه از معتزلیان
 که شکوک و شبهات بسیار بخاطر داده اند و موافق آنست که بسیار

متاخر اند نموده آن کردند و اند باجماع چون قرآن بخوانی که آن بکس
 که فاسد باقومی بود که بودند و در که شد بلکه بحکم حدیث لتتبعن
 من من قبلکم هیچ بلائی نبود مگر امر در نموده آن موجود است
 پس بتنبه و احادیث بیان کلیات آن مقاصد است نه خصوصیات
 آن حکایات این است آنچه درین کتاب از بیان عتاید این
 فرق ضال و تفرج را جواب آنها میسر شد و آن در فهم معانی آیات مفاسد
 انشاء الله تعالی کافی است • فصل • در بقیه مباحث علوم
 نجمله باید دانست که نزول قرآن برای تهذیب خواصت ناس
 است از عرب و عجم و خسر و بد و پس حکمت الهی مقتضی آن
 شد که در تذکیر بآلاء الله زیاد از آنچه معلوم اکثر افراد بنی آدم
 بود خطاب کرد و زیاده ببحث و تفتیش بکار نیاد و در سخن در آسماء الله
 وصفات الله یوحی مشوق ساخت که بادر اکی و فطانتی که افراد
 انسان در اصل فطرت بران مخلوق اند بدو نهمادست
 حکمت الهیه و بدو نهمز اولت علم کلام آن را آوازه احاطه نمود
 و بفهم آن را پس اثبات ذات مبداء اجمالاً فرمود که این
 علم مادی است و افراد بنی آدم به هیچ طایفه ازین جماعه در اقالیم

صراحت داده که قریبه با عقل الهی نه بینی که سنگر آن باشد چون اثبات
 صفات بطریق ایسان و تحقیق خلیق به نسبت ایسان مستح بود اگر
 اصدا بر صفات الهی مطلع نشوند بمهرست دیویت که انفع اشیا
 در هند سبب نفوس با نیست نرسد تکست الهی مقتضی آن شد که از
 صفات کامله بشر که آن دایمی دارند وجود آن متدرج میان ایسان جاری
 است چندی برگزیده آن را بازاری معانی غامضه که عقول بشر را
 بساحت جلال ادراد نیست استیصال فرمود و نکته لیس کمشله
 شنی تریاق و اعضال جمل مرکب ساخت و چندی از صفات
 بشریه که در اثبات مثل آن توران اوامم بجانب عقاید
 باطله حاصل می شد مثل اثبات دله و بگا و خرع منع فرمود و اگر نیک
 بشکافی جریان بر مسطر علوم نوعیه انسان خیر مکسبه ایسان
 و تیز صفاتی که اثبات آن می توان کرد و در آنها خلایق نمی آید از
 صفاتی که توران اوامم باطله می نماید امری دقیق است که
 اذ بان عامه بیان توان رسید لاجرم این علم توفیقی آید و
 دخت تکلم بآنچه خواهند داد و نشد و از آلاء الهیه و اثبات
 قدرت او جل و علا آن را اختیار فرمود که خضر و بد و عریب و عجم

باب اول

(۲۹)

یکسان فهم کند لهذا ذکر نعم نفسیه که مخصوص ادیان و مذاهب
باشد در میان بیاند و از نعمت های از تقاضیه مخصوصه بگویند خبر
نداد پس آنچه که آن می باشد است گرد مثل خلق سموات و ارض
است و ازاله از سحاب و جاری ساختن آن از ارض و
آوردن انواع اثمار و حبوب و از بار بواسطه آب و الهام
صناعات ضروریه و اقدار بر فضل آنهاست و در مواضع بسیار
تشبیه بر اختلاف احوال مردمان در وقت هجوم مضائب و
انکشاف آنها تقریر کرده آمد که از امراض نفسیه کثیره
الوقوع است و از آیات الهیه یعنی و قایمی که آنرا احداث فرموده
است از مثل انعام مطبوعین و تغذیه عصاء آنرا اختیار فرمود
که بکوشش ایشان رسیده باشد و از جملا ذکر می از ان تشبیه
باشد مثل قصص قوم نوح و عاد و ثمود که عرب آنرا اباعن
جد ناتی نموده بودند و مثل قصص حضرت ابراهیم و انبیا نبی اسرائیل
که سبب مخالفت بود با عرب و در قرون بسیار مانوس
اصحاب ایشان شده بودند و قصص شاذ غیر مانوسه ایراد فرمود
و اخبار مجازات فارس و هند و از ذکر نمود و از قصص

میشود و از جهتی چند انشراح فرمود که در تذکیر ایشان بکار آید
 مرد تمام قصص را به جمیع خصوصیات آن کرد و حکمت و معنی چا
 آن است که چون اقوام قصه نماید و غایت مذمت میشوند یا
 پیش ایشان است و در ذکر خصوصیات قصص مگر و در شود
 به نفس آن قصص سبیل نمایند و از تذکیر که غرض اصلی همان
 است و مانند این سخن بدان ماند که عارفی گفته است که اذان
 باز که قواعد تجوید را بر دامن یادگر نغمه از خشوع و در تلاوت
 باز مانند و از آن باز که منظران در وجود بعید و تفسیر سخن
 را اندر عالم تفسیر نماید و کمال معبودم شد پس اذان قصص که بگوید
 در قرآن می آید قصه خلق آدم از ارض است و بجهه کردن
 فرشتگان و سر باز زدن شیطان و ملعون شدن او و پس
 کردن اذان باز و از خواهی نبی آدم است و قصه معنی صید
 حضرت نوح و مود و صالح و ابراهیم و لوط و شعیب با اقوام خود
 در باب توحید و امر معروف و نهی منکر و سر باز زدن آن
 اقوام و شبهات و کینه آوردن ایشان و جواب دادن
 حضرت انبیا و عقوبت الهی آن است قیام او ظهور و کبریا

او تعالی به نسبت انبیاء و تابعان ایشان قصص حضرت موسی
 یافرن خون و فرعونیان و یاسفهای بنی اسرائیل و یکه بره اعر
 جهات با حضرت ایشان و قیام جدای تعالی بقوت آن استقامت
 ظهور نصرت او در هر مرتبه به نسبت این برگزیده جناب
 اعلی و قصه خلافت داود و صلیمان و آیات و کرامات ایشان و
 محنت ایوب و یونس و ظهور رحمت الهی بر ایشان و
 استجاب دعا و ذکر و قصص عجمه حضرت عیسی و تولد
 ایشان بی پدر و تکلم ایشان در مهد و ظهور و خوارق عادات از
 ایشان پس این قصص با طوار مختلفه اجمالا و تفصیلا به حسب
 مقتضای اسلوب سرود مذکور شد و از آن قصص که در یک جا
 یاد و یا تکرار شود در هر یک از این قصص است و مناظره
 حضرت ابوالیم یانر و دور ویت احیاء طیر و ذبح فرزند و قصه
 حضرت یوسف و قصه تولد حضرت موسی و القای ایشان و دریم
 و قتل ایشان قبری مداد گریختن بهرین و بزواج آنجا و دیدن مادر
 بر سر در و سخن شنیدن از آن و قصه ذبح بقره و قصه ملاقات
 حضرت موسی با خضر و قصه کالوت و جالوت و قصه بلقیس و قصه

ذوق لایزال و قصه اصحاب کنت و قصه داور که مجاوره
 کردند با یکدیگر و قصه اصحاب جنت و قصه رسل الهیه حضرت عیسی
 و موسی که اورا کنار شهید ساختند و قصه اصحاب الفیل پس
 مقبوله داریین قصص به معرفت انفس آنهاست باینکه مقصود
 انتقال ذهن سابع است بوحامت شرک و مناصی و عقوبت خدای
 تعالی بر آنها و مستحسن شدن به نعمت خدای تعالی و ظهور
 عنایت او در باب مجازین و از ذکر موت و مابعد آن
 کیفیت موت انسان و پیچارگی او در آن سعادت و عرض
 جنت و مابعد از موت و ظهور مایه عذاب بیان
 فرمود و اثر اقامت از نزول حضرت عیسی و خروج و جان
 و باجوج و ما جوج و نفخه صعی و نفخه قیام و حشر و کشتار و سوزان
 و جواب و میران و یافتن ناهای اعمال به یسین و شمال و در
 آمدن مومنین به بهشت و در آمدن کفار بدوزخ و اختصاص اهل
 نار مابعدان و منبوعان با یکدیگر و منکر یکدیگر شدن و یکدیگر را
 کین کردن و اخراج اهل ایمان برویت خدای تعالی و تهنه او
 انواع تنذیب از سلاسل و اغلال و حتمیم و غصاق و در قوس

باب اول

(۳)

و انواع تنبیه از حوز و قصود و ادبها و مطاع نیتیه و ملائمت
 ناعمه و زمان جمیع و صحبتهای دلگشای اهل جنت بایکدیگر پس
 این قصص را در سوره مختلفه با جمال و تفصیل بحسب اقتضا
 با اسلوب آن سوره متفرق مگردانیده شد و کلیه در سباحت احکام
 آن است که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم دولت
 حنیفه بیوشت شد پس لازم آمد که شرایع آن ملت و اباقی
 که از این دلیج تیزی با مهات آن مسائل و اه نیابد مگر تخصیص
 عموم و زیادت تو قیبات و تجدید است و مانند آن و خدای تعالی
 خواست که بدست آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم عرب
 و پاک کند و بدست عرب سایر اقالم را پس لازم آمد که
 ماده شریعت آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر رسوم و عادات
 عرب باشد چون بجنوع شرایع ملت حنیفه و رسوم و عادات عرب
 و ملا حظت کنی و تشدید آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 که بمنزله اصلاح و تنویر آن است مایل نمائی بر حکمی را سببی
 دانسته باشی و بر امر و نهی را مصلحتی فهم کرده باشی و تفصیل این
 سخن دراز است بالجمله در عبادات از طهارات و صلاه و صوم

و زکوة و حج و ذکر و غیره را یاد آید بود از جهت تسهیل
 در اقامت آن و اختلاف مردم در آن بسبب عدم معرفت
 بودن اکثر آن و دخول تحریفات و اهل جاهلیت و در آن قرآن
 عظیم آنهمه بی نشانی را بر انداخت و همواره و مسوی نمود و در
 تدبیر منزل رسوم غلط و دقت بسیار در کتب بسیار یاد آید بود
 و احکام سیاست مدینه نیز فحش شد و بد قرآن عظیم ضبط اصول
 آن و تفسیر و توفیق آن فرمود ازین باب بسیار انواع کتب و بسیار
 از صحابه مذکور شد و مسابلی صلوة بطریق اجمال مذکور کرده شد و لفظ
 اقامت صلوة گفته آمد که آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 اذان و بنای مساجد و جماعت و اوقات همه تفصیل آن کرده
 و در بیان زکوة نیز با خیر صادر فرموده شد آنحضرت صلی الله علیه
 و آله و سلم تفصیل آن فرمودند و صوم در سوره بقره و حج و دین
 سوره و در سوره حج نیز ذکر کرده شد و جهاد در سوره بقره و انفال و
 بنای مستشرق و حدود در مایه و نور و میراث در سوره نساء و کح
 و طلاق در سوره بقره و طلاق و غیر آن چون ازین قسم که فایده
 آن عام است جمیع استراگذاشی قسمی دیگر است

باب اول

(۳۵)

که سوالی را که پیش آنحضرت علی اله علیه وآله وسلم آورده
 باشند بطواب فرموده و یاد حادثه اینان بذل انفس و
 اموال نمودند و منافقان خود بکشتن داری و اساک و زیدند
 پس خداوند تعالی بدج مو منان و نکو شمس و هندید منافقان فرمود
 و حادثه واقع شد از قبل تقریر اعداء و کت ضرر ایشان
 خداوند تعالی منت بر مسلمانان نهاد و آن نعمتها را یاد ایشان
 در ادو یا حالتی پیش آمد که در اینجا تنبیهی و زجر می یا تعزیشی و
 ایمازی یا امری و نهی در کار می شود خداوند تعالی در آن باب مازل
 مباحث ما بجز ازین قبیل است لابد ذکر آن قصص بطریق اجمال
 بیشتر امی باید کرد و تعریضات بقصه بدر در اطفال و اعداء آل عمران
 و خبیثی در اخراب و جدیمه در فتح و بنی نضیر در خشر کرده شده
 است و حث بر فتح مکه و غزوه تبوک در برات و اثبات
 به حجة الوداع در مایده و اثبات بقصه نکاح زینب و اخراب
 و تحریم شرابه و مسوره مجرم و قصه افک در مسوره تود و استماع
 جن ناموس آن حضرت را در مسوره جن و اخفات و قصه مسجد ضراه
 و مسوره برات و قصه امر از اول بنی اسرائیل کرده آمده و

این قسم نیز به حقیقت از باب تذکیر بایام الله است لیکن
 چون محل نزول است او موقوف بر سماع قصه است از سایر اشخاص
 او ممتاز کرده شد و باب دوم خود را بیان و جوید غنائی نظم
 قرآن به نسبت اذنان اهل زمان و اذکار آن خطایا توضیح بیان
 باید دانست که قرآن بلفظ عرب و اسناد است بغیر تفاوت
 نازل شده و ایشان بسایقه که داشتند فهم معنی منتهی آن
 می کردند و می گفتند و الکتاب المبین و قال قرأنا عربیاً
 لعلکم تعقلون و قال احکمت آیاته ثم فصلت مرضی شاعر
 صدم خوض بود و تأویل متشابه قرآن و تصویر خفایق صفات الهیه
 و تسمیه به هم و استقصای قصص و ماخذ آن و لهذا با آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم کم سوال می کردند و از عن باب اندک
 جری مرفوع شد اما چون آن طبقه در گذشت و عجم مداخلت
 کردند و آن لفظ اول مردی گشت در بعض مواضع ضعیف
 فهم مراد حاصل شد و احتیاج به تفسیرش لفظ و نحو افتاد و سوال
 و جواب در میان آمد و کتب تفسیر بمنصبت شد پس لازم
 آمد که احیای مواضع ضعیف را یاد کنیم و امثله آنرا بیان نماییم

باب دوم
(۳۷)

تا عند الخوض بزیادت بیان حاجت ما فند و بمیرا نعمت در کشمفت
آن مواضع اضطرار نشود پس قدم وصول بمراود لفظ گاهی
سبب استعمال لفظ غریب است و علاج آن نقل معنی لفظ
از جایه و تا بهین و سایر اهل معانی و گاهی بسبب ندانستن معنی
کلمه نامش و گاهی بسبب یادداشتن اسباب نزول و گاهی بسبب
حدس و مشاهدات یا موصوف یا غیر آن و گاهی بابتدای چیزی بجای
چیزی یا ابدال حرفی بجای حرفی یا اسمی بجای اسمی یا فعلی بجای
فعلی یا جمع بجای مفرد و بالعکس یا استلزام غیبت بجای خطاب
و گاهی به تقدیم ماحظه التاخر و بالعکس و گاهی بسبب اشتداد
ضمیم و تنه و مراد از لفظ واحد و گاهی بسبب تکرار و اطناب و
گاهی بسبب اختصار و ابصار و گاهی بسبب استعمال کنایه و تعریض
و مستعاره و مجاز عقلی یا روان متعدد کنند را باید که در مبدا کلام
به حقیقت این امور و بعضی از این ملاحظ شود و در موضع
تفصیل باشد و در مری اکتفا نماید فصل اول در شرح غریب
قرآن و بهترین شرح غریب آن است که ترجمان القرآن
عبد الله بن عباس از طریق ابن ابی طلحه صحیح شده است و بخاری

در هیچ خود غالباً بر همین طریق اعتماد کرده است و بعد از آن
 طریق صحیح عن ابن عباس و جواب ابن عباس از بهر احوال است
 نافع این الایض و این هر سه طریق را سیوطی در ابقان ذکر
 کرده است بعد از آن شرح غریبی که بخاری از آئینه تفسیر
 نقل کرده است بعد از آن شرح غریبی که سایر منبرین این
 صحابه و تابعین و تبع تابعین روایت کرده اند و براساس می نماید
 که در باب پنجم از این رساله جمله صالحه از شرح غریب قرآن
 باشان نزول جمع کنم و آن را رساله مستقلة سازم تا اگر
 کسی خواهد داخل این رساله سازد و اگر کسی خواهد جدا کند یاد
 گیرد و للناس فیما یحشون مذاهب و درین جامی باید دانست
 که صحابه و تابعین گاهی تفسیری کردند لفظاً یا لازم معنی او و گاهی
 متاخران تفسیری کنند آن تفسیر قدیم را از جهت منع لغت
 و نقص مواضع استعمال و غرض درین رساله سرد آن تفسیر
 سلف است بینهما و تنقیح و شد آنرا موطنی است غیر این موضع
 و مصرع و بر سخن و قتی و هر نکته مکانی دارد و فصل دوم از
 مواضع عجمه در فن تفسیر که مباحث آن بسیار است و

باب دوم

(۳۹)

اختلافی درین بابی شایع نیست تا آنکه منسوخ است و ادومی
 و جو و صوبت اختلاف متقدمین و متاخرین است درین
 باب آنچه از آیه استرا و کلام صحابه و تابعین معلوم می شود آن
 است که ایشان نسخ را استعمال می کردند باز از معنی لغوی
 از ازاله چیزی است به چیزی نه باز از معنی اصطلاح اصولیان پس
 معنی نسخ نزدیک ایشان ازاله بعضی اوصاف آتی است
 یا بیت دیگر خواه انتهای مدت عمل باشد یا حرف کلام از معنی
 مبادر بغیر مبادر یا بیان اتفاقی بودن قیدی یا تخصیص عامی یا
 بیان فادق در بیان مخصوص و آنچه متعین بر آن است ظاهرا
 یا از الی عادات جاهلیت یا شریعت مناسقه باب نسخ نزدیک
 ایشان باب و اسع آمد و عقل داد و آنجا جوالانی شد و اختلاف
 را انباشت و لکن از آیات منسوخ بیان قصد نمایند و اندو اگر
 نیک بشکافی غیر مجبور است اما آنچه با اصطلاح متاخرین منسوخ
 است مد قابل پیمایش است لایسما به حسب توجیهی که ما
 اختیار کرده ایم شیخ جلال الدین سیوطی در کتاب اتقان به
 از آنکه از بعضی علما آنچه مذکور شد به سطر لایق تقریر نمود و آنچه

بر روی مناخرین منوخ است بر و فی شیخ ابن العربی
 کرده نریب بست آیت شمرده و تیر را در اکثر این بست
 نظر است فلنورد کلامه نع التعقب • فمن البقرة • کتب
 عنیکم اذا حضر احدکم الموت • الآیة منسوخة قیل یا ید
 سوار یث وقیل بدیث لا وصیة لوارث وقیل بالاجماع
 مکاء ابن العربی نقلت بل منسوخة بآیة یوصیکم الله فی
 اولادکم • وحديث لا وصیة منین للنسخ قوله تعالی وعلی
 الذین یتیقونہ قد یتد قیل منسوخة بقوله • فمن شهد منکم
 الشهر فلیصمه • وقیل نسکمه ولا مقدرة • قلت عندی وجہ
 اخر و هو ان الممتنی وعلی الذین یتیقون الطعام قد یتد
 هی طعام مسکین فاضطر قیل الذکر لانه مستقدم و تہمة
 و ذکر الضمیر لان المراد من الخلیفة هو الطعام والمراد
 منه صدقة الفطر عقب الله تعالی الامر بالاعیام فی هذه
 الآیة بصدقة الفطر کما عقب الآیة الثانية بتکبیرات
 العید • قوله تعالی احل لکم لیلۃ العیام لم یلطف • فاستحس
 بقوله کما کتب علی الذین من قبلکم • لان مقتضاه الموافقة

فيما كان عليهم من تحريم الاكل والوطى بعد النوم ذكره
ابن الخزي ومكي قولاً اخر انه نسخ لما كان بالسنة قلت
معنى كما كتب التشبيد في نفس الوجوب فلا نسخ انما هو
تفسير لما كان عندهم قبل الشرع ولم نجد دليلاً على ان
النبي صلى الله عليه وآله وسلم شرع لهم ذلك ولو سلم
فانما كان ذلك بالسنة وقوله تعالى يسئلونك عن الشر
البرام الآية منسوخة بقوله وقاتلو المشركين كافة الآية
اخرجه ابن جرير عن عطاء بن ميسرة قلت هذه الآية
لا تدل على تحريم القتال بل تدل على تجويزه وهي
من قبيل تسليم العلة واظهار المانع فالمعنى ان القتال
في الشهر الحرام كبير شديد ولكن العتمة اشد منه فجاز
في مقابلتها وهذا التوجيه ظاهر من سياقها كما لا يشفى
وقوله تعالى والذين يتوفون الى قوله متاعاً الى الحول
منسوخة بآية اربعة اشهر وعشر او الوصية منسوخة
بالكثير اي بالسكنى كما ثبت عند قوم منسوخة عند آخرين
يسألونك ولا سكنى قلت هي كما قال منسوخة عند جمهور

الآخرين ويمكن ان يقال يستيب او يبرز للميث بالوضعية
 ولا يجب على المرأة ان تسكن في وضعية وخطية ابرز
 عباس ومثل التوجيه ظاهر من الآية وقوله تعالى وان
 تبدوا ما في انفسكم او تخشوا فاسألكم الله . منسوخة
 بقوله لا يكلف الله نفسا الا وستهاتلت حرم من باب تخصيص
 العام بينت الآية المتأخرة ان المراد ما في انفسكم
 من الاعلاص والتعلق بالامر احاديث النفس التي لا
 اختيار فيها فان التكليف لا يكون الا في ما هو في وسع
 الانسان من آل عمران فاتقوا الله حق تقاته . قيل انه
 منسوخة بقوله فاتقوا الله ما استطعتم وقيل لا بل هو
 مكتم وليس فيها آية يصح فيها دعوى النسخ غير هذه
 الآية قلت حق تقاته في الشرك والكفر وما يرجع الى
 الاعتقاد وما استطعتم في الاعمال من لم يستطع الرضوخ
 يقيم ومن لم يستطع القيام يصلي قاعدا ومن لم يستطع
 ظاهر من سياق الآية وهو قوله ولا تموتن من قبل ان
 مسلمون ومن النساء والذين عقدت ايها انكم فانهم

باب دوم
(۳)

بعض منسوخة بقوله والوا الارحام بعضهم اولى
ببعض قلت ظاهر الآية ان الميراث للموالي والبر والصلة
لموالى الموالاة فلا ينسخ وقوله تعالى واذا حضر القسمة
الاية قيل منسوخة وقيل لا ولكن تهافت الناس في
العمل بها قلت قال بن عباس هي محكمة والاسر للاستتباب
وهذا اظهر وقوله تعالى واللاتي ياتين الفاحشة الآية
منسوخة بآية النور قلت لا ينسخ في ذلك بل هو ممتد الى
النهاية فلما جاءت الخاية بين النبي صلى الله عليه وسلم
وان السبيل الموعود كذا وكذا فلا ينسخ ومن الامثلة
ولا الشهر الحرام منسوخة باباحة القتال فيه قلت لا نجد
في القران ناسخا له ولا في السنة الصحيحة ولكن المعنى
ان القتال المحرم يكون في الشهر الحرام اشد غليظا
كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في الخطبة دماءكم و
الدم لكم حر ام عليكم كثر مة يومكم هذا في شهركم في
المناسك ان او قرحا لي فان جاء وك فاحكم بينهم او
اعرض عنهم منسوخة بقوله وان احكم بينهم بما نزل

الله قلت معناه ان اختبرت الحكم فاحكم بما انزل الله و
 لا تتبع امواتهم فالجواب انه لنا ان نترك اهل الذمة
 ان يتر القصد الى زعمائهم فيحكموا بها عند هم ولنا
 ان نحكم بما انزل الله علينا وقوله تعالى او اخر ان من
 غيركم منسوخ بقوله واشهدوا ذوى عدل منكم قلت
 قال احمد بظاهر الآية ومعناه ما عند غير او اخر ان من
 غير اقرار بكم فيكونون من ساير المسلمين من الانفال
 ان يكن منكم عشرون واثرون الآية منسوخة بما لا يه
 بعد ما قلت كما قال منسوخة من البراءة انقروا خفافا
 وثقلاء منسوخة بايات النذر وهو قوله ليس على الاعمي
 حرج الآية وقوله ليس على الضعفاء الايتين قلت خفافا
 اي مع اقل ما يتأتى به الجهاد من سر كروب وعبد المشرك
 ونفقة يفتنع بها وثقلاء مع الخدم الكثير والامراكب
 الكثير فلا نسج او بقول ليس النسخ متعين من سورة النور
 الزانى لا ينكح الا زانية الآية منسوخة بقوله لا ينكح
 الا زانية قلت قال احمد بظاهر الآية ومعناه ما عند

باب دوم
(٢٥)

غيره **والله اعلم** تكب الكبيرة ليس تكفوا الا للزانية او
تستب الاختيار الزانية وقوله تعالى حرم ذلك اشارة
الى الزنا والبشر فلا نسخ • واما قوله فانكسروا الايامي
فما لا ينسخ **الذي ارض** وقوله تعالى ليستاذنكم الذين ملكت
التيكم الآية **قيل** منسوخة وقيل لا ولكن تهاون الناس
في العمل بها قلت من ذهب ابن عباس انهما ليست بمنسوخة
وهذا الوجه اولي بالاعتقاد **من سورة الاحزاب** لا تنزل
لك النساء من بعد الآية منسوخة • بقوله انا احللنا لك
ازواجك اللاتي قلت يستعمل ان يكون الناسخ موقفا في
البلاوة وهو لا يظهر عند **من سورة المجاد** لا اذا
تجهتكم الرسول فقد موا الآية منسوخة يا لآية بعد ها
قلت هذا كما قال **من سورة الممتحنة** فانوا الذين ذهبت
ازواجهم مثل ما انفقوا قيل منسوخ بآية السيف وقيل
آية الغدسة وقيل منكم قلت لا تظهر منكم ولكن الحكم
من سورة الكفار من سورة المزمل **قم**
للأول الا قليلا منسوخ بالآخر الصورة ثم نسخ الآخر بالصلوة

الخمس قلت دعوى النسخ با لصلوات الخمس كمن متعجب
 بل الحق ان اول السور، فى تاكيد الندب الى قيام
 الليل واخرها نسخ التاكيد الى مجرد الندب فقل السيوطى
 سوا فقال ابن العربى قوله احدى وعشرون آية متنوعة
 على خلاف في بعضها ولا يصح دعوى النسخ في غيرها ولا يصح
 في آية الاستيذان والقسم والاعكام عدم النسخ فصارت تسعة
 عشر قلت وعلى ما حررنا لا يتبين النسخ الا في خمس آيات
 ويكره ان يوضع عليه معرفت اسباب نزول است ووجه صواب
 در ان باب نیز اختلاف است مبتدیان و متأخرین است آنچه از
 استنواء کلام محابره تأمین معلوم می شود آنست که نزول آیه
 نه محض برای قصه که در زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم
 بوده و سبب نزول آیت کشته استمال کتب بلکه گاهی یکی
 از ماصدق علیه آیه را که در زمان آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم بوده است یا بعد از ان حضرت ذکر کنند و گویند نزول آن
 فی کذا و درین جا انطباق جمیع قیود لازم نیست باینکه
 می باید که منطبق باشد پس پس و گاهی سوالی که پیش از آنحضرت

باب دوم

(۷)

علی علیه السلام آورده باشند یا خدایه که در آن ایام
 یک فراموشی متحقق شده باشد و آنحضرت علی علیه السلام
 علم آنرا از آئینی است متنباط کرده باشند و آن آیت را در آن
 باب تلاوت نموده باشند تقریر نمایند و گویند فذلک فی کذا و گاهی
 در کسور و تها گویند فذلک الله تعالی قوله کذا یا فذلک
 گویند و گویا این اشارات بیان است که استنباط آنحضرت
 علی علیه السلام از آن آیت و القاء آن آیت در آن
 منع است بخاطر مبارک آن حضرت نیز و حی از وحی و نقیض
 فی الموضع است از حق جنت می توان گفت فذلک و اگر
 پس در حق جا بکار از نزول تغییر کند نیز می تواند شد و محدثین
 و مؤلفان آیات قرآن پیرامی بسیار تقریر می کنند که به حقیقت
 از آن قسم بسبب نزول باشد مثل استشهدا و صحابه و مناظرات
 و و بآیت یا تمثل ایشان بآیت یا تلاوت آن حضرت صلی
 علیه السلام و آله و سلم آیت و ابرای استشهدا و کلام خود و یا
 حدیثی که بواسطه آن آیت باشد و در اصل فرض یا تعیین
 و غیر نزول یا تعیین اسماء مذکورین بطریق ایهام یا طریق تافه بلکه

قرآنی با تفصیل سوره و آیات قرآن یا صورت اسرار
 حضرت بامری از ادا قرآن و مانند آن و این همه حقیقت
 از اسباب نزول نیست و شرط منتهی احاطه بآن نیست شرط
 مفسر معرفت و دواست یکی قصصی که آیات نیز بعضی بآن
 می کنند پس فهم ایامی این آیات بغیر معرفت آن قصص
 میسر نمی شود و دیگر قسمه که تخفیف عام یا مثل آن از وجوه صرف
 از غایب می نماید پس فهم مقصد آیات بدون آن قصص میسر
 نشود و در اینجا می باید دانست که قصص انبیای سابقین و
 حدیث کمند که در شده اند این قصص غولید عریضه که مفسرین
 تصدیق روایت آن می کنند همه منقول از علما و اهل کتاب
 است الا ماشاء الله تعالی و در صحیح بخاری آمده هر فوجی که
 تصدقوا اهل الکتاب ولا تکنوا یهود و نیز باید دانست
 که صحابه و تابعین برای مذاهب مشرکین و یهود و عادات
 جمالات ایشان قصص جزئی ذکر می کردند تا آن حد که عادات
 عادات روشن تر شود می گفتند نزلت الانبیاء علی کذا و کذا
 ایشان آن بود که درین قبیل نازل شده این باشد یا مانند این

در بیان و اظهار آن صورت نه مقصد خصوص آنصورت
 می گردد بکنایه از آنکه تصویر صالح است آن امور نگین را و لهذا
 بسیار است که اقوال ایشان مختلف شود و هر یکی بجانب
 خود در این جهت تمسک می نماید یکی باشد بود در ارض همانا بهمین نکته
 دست کرده است آنجا که گفته کسی فقیه نمی شود تا آنکه یک
 آیه را بر محال متعدد و نه چند و علی هذا لا ملوب بسیار است که
 نور قرآن عظیم و صورت می بین شود یکی صورت سجد و در آنجا
 بعض اوصاف سعادت بیان کرده شود و دیگر صورت شقی
 و در آنجا بعض اوصاف شقاوت اظهار نموده آید و غرض ازین
 بیان احکام آن اوصاف و اعمال باشد نه تعریض شخصی معین چنانکه
 فرموده است ۲۴ و ۲۵ و وصینا لانسان بوالیه احسانا حمله
 آمده که شایسته ذکر باشد از آن دو صورت ذکر نمود صورت سعید
 صورت شقی و مانند این دو آیت سن ۱۴ و ۱۵ و اوذا قیل لهم یاذا الزل
 زبکم قالوا یا طیر الاولین و سن ۱۶ و او قیل للذین اتقوا
 یاذا الزل زبکم قالوا نعیم و این طور حمل باید کرد آیت ضرب
 الله مثلا قریة كانت امنة مطمئنة و آیت سن ۱۹ و ۲۰ و الذی

خلقکم من نفس واحدۃ وجعل منها ذواً وجهاً لیسکن کل الایمان
 تشبهاً الایده قد اطلع المؤمنون الذین هم فی صلواتهم
 مناشعون • ولا تطاع کل حلفاء یسین و ذین صودت لازم
 نیست که آن خصوصیات بنیاد در شخصی یا ذوات متشبهه با یکدیگر در آیت
 کمثل حبة انبقت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة لازم
 نیست که حبه بدین صفت یا ذواته شود و متشبهه و تصویر زیاد باشد
 است لا غیر اگر صودتی موافق دآن و در اکثر خصوصیات با کل
 آن یا ذواته شود از قبیل از دم ما لم یلتزم خواهد بود و گاهی شبیه
 ظاهر الوجود و ذوات دفع کرده شود یا سوالی قریب القوم را جواب گفته
 آید بقصد ابضاح کلام سابق نه آنکه کسی در آن بمشعر سوال کرده
 باشد و شبیه بهم نمایند و بدستیار است که صحابه و تفریق آن
 مقام سوالی فرض کنند و مطالب را در صورت جواب سوال
 تفریق نمایند و اگر بنظر تحقیق تفحص نمایم آن همه یا ذوات کلام است
 نسق نزول بعضی بعد بعضی کنجایش ندارد یک جمله است
 مترطم فکر قیود آن بر قاعده نباشد و گاهی صحابه ذکر تقدم و تاخر
 کنند و مراد ایشان تقدم و تاخر و تنبی باشد چنانکه این عمر در آیت

باب دوم
(۱۰۰)

و الذین یکنزون الذّهب و النّفسه کفّه است هذا قبل
ان تنزل الزّکوة فلما انزلت جعلها الله تعالى طهر المالا
من اموالهم است که مورد و برآه آخرین مورد است و این آیه در
تفسیر بعضی فقرات قرآن است و فرضیت زکوة همیشه ازین
کلمات بود لیکن مراد این عمر قدیم اجمال است و ثبوت از تفصیل
کلام آنچه شرط منکر است ازین انواع دو نوع همیشه نیست یکی
قسم غرضیات و غیر آن که در آیات ایما مخصوصیات آن
قسم واضح می شود و تا آن قسم ندانند بفهم حقیقت آن نرسند
و دیگر فواید بعضی قیود و سبب شد و در بعضی مواضع که موقوف
بر معرفت حال نزول باشد و این بحث اخیر بحقیقت فنی است
از فقه فنی توجیه و معنی توجیه بیان وجه کلام است و حاصل
این کلام آن است که گاهی در آیهی مشبهه توجیه می آید از
سبب یاد آن صورت که در لول آیت است یا ناقص دو
آیت با هم یا تصور یا تمثیل آیت بر ذهن مبتدی مشکلی می شود
و باید فقهی از این فقهی نبیند چون مفسر حل این اشکال نماید
لیکن در توجیه خواننده چنانکه در آیت یا اختصار درون سوال

کردند که میان حضرت موسی و حضرت عیسی مدت بسیار بود
 پس آمدن پیکر برادر مریم باشد گویا سایل و به خاطر منعم
 کرده بود که این مارون همان مارون برادر حضرت موسی است
 پس آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای پسر
 بنی اسرائیل تسمیه می کردند با اسماء صالحین که پیش از ایشان
 گذشته بودند و چنانکه سوال می کردند که آدمی روز محشر به
 روی خود پیکر نه می کشد فرمودند: ان الذی امشاه فی الدنیا
 علی رجليه لقادر ان یمشیه علی وجهه و چنانکه از این
 چهار سوال کردند و یک آیت آمد: لا یتبعه لون و دود
 آیت دیگر و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون انهم لیرجعن الیه
 ایشان گفته اند: هر تساول در روز حشر است و تساول بعد از حشر
 در جنت و از حضرت عایشه سوال کردند که سنی بین المؤمنین و المؤمنات
 اگر واجب است چرا لا جناح گفته شد ایشان جواب دادند که قومی
 از آن جناب می کردند با عن سبب لا جناح گفته شد و حضرت عمر از آن حضرت
 صلی الله علیه و آله و سلم سوال کردند که چه معنی دارد
 فرمودند: صدقة تصلق الله بها یعنی که مادام که صدقه غنیان به غنیان
 می کشند

باب دوم (۳۰)

بسم الله الرحمن الرحیم تعالی این قید برای منضایته ذکریه فرموده است
 قید انشائی است و منها لهما فی وجه کتاب است و مقصود تنبیه
 است بر این آن و اما در این باب می نماید که دو باب پنجم آیه
 بخاری و نیز در اینجا که در تفسیرهای خود از باب اسباب
 اول در تفسیر چنین مشکل ذکر کرده اند پس در دست تا صحابه یا تا
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم بطریق تنقیح و اختصار
 نقل کنیم برای دو فائده یکی آنکه حفظ این قضا و آمار منسرد اضروری
 است چنانکه شرح غریب قرآن قدری که ذکر کردیم ضروری
 است دیگر آنکه در انبیه شود که اکثر اسباب نزول در فهم
 معانی آیات و نیز بدانند اللهم الاشی قلیل از قصص مذکور
 می شود و درین تفاسیر ششم که اصح تفاسیر است نزدیک محدثین
 و آنچه نزدین اسحق و داودی و کلبی و درین باب افراط کرده اند
 و در زیر آبی قصه آورده اند نزدیک محدثین اکثر آن غیر صحیح
 است و در این باب آن نظر است آن را شرط تفسیر دانستن
 خطای میل است و در حفظ آن تدبیر کتاب الله را موقوف
 داشتن خط خود را از کتاب الله فوت کردن است و ما توفیقی

الايات عليه تركت وهو رب العرش العظيم • فصل
 در بقیه مباحث این باب چند بحث بعضی اخبار را با دو بحث که
 که خجانی آورده و دوم چنین ابدال پیرای از خبری موقوفیم ما
 التاخر و تاخر حاجه التقديم و استعمال متباینات و تفریق
 و کنایات خصوص تصویر معنی مراد بصورت مجسمه که لازم آید
 معنی باشد و عاده و استعاره بکینه و مجاز عقلی است پس بطریق
 اختصار به معنی امثال این است یا مطلع بدانیم یا به تفسیر حاصل
 شود و اما حذف پس آن چند قسم است حذف صفات
 و موصوف و متعلق و غیر آن س ۹۰۲ و لکن البرهن امن
 ای برهن امن س ۹۰۵ و الینا ثمره المنطقه مصحح
 ای ایة مبصرة لانها مبصرة غیر عمیاس ۱۰۱ و اواثرها
 فی قلوبهم العجل ای عجل العجل س ۹۰۵ و اقتل
 نفسا زکیة بغیر نفس ای بغیر قتل نفس او فساد ای
 بغیر فساد من فی السموات و الارض ای من فی السموات
 و من فی الارض لان شیئا و اهلها من فی السموات
 و الارض س ۹۰۵ ضعف السیوة و ضعف الهممات ای

باب روم (٥٥)

ذبعت عذاب السموات من ١٣ ر ١٣
 واما القرية اي اهل القرية من ١٣ ر ١٣
 نعمت الله كثر الى فعلوا مكان شكر نعمت الله كفر اس ١٥ ر ١٥
 يهدي للتي هي اقوم اي بالصلة التي هي اقوم من ١٥ ر ١٥
 التي هي احسن اي بالصلة التي هي احسن من ١٧ ر ١٧
 سمعت لهم من التسمي اي الكلمة الحسنى والعدة الحسنى
 من ١٢ ر ١٢ على ملك سليمان اي على عهد ملك سليمان
 من ١٠ ر ١٠ وعدتنا على رسلك اي على السنة رسلك ١٠ ر ١٠
 انزلنا نبي ليلة القدر اي انزلنا القرآن وان لم يسبق له
 ذكر من ٢٣ ر ٢٣ حتى توارت بالحياب اي توارت الشمس
 من ١١ ر ١١ وما يلقي اي خصلة الصبر من ١٣ ر ١٣ وعبد الطاغوت
 فيمن قرأ بالصب اي جعل منهم من عبد الطاغوت
 من ١٩ ر ١٩ فجعله نسيا وصحرا اي جعل له نسيا وصحرا
 من ٩ ر ٩ واعتار موسى قومه اي من قومه من ١٢ ر ١٢
 ان جاد اكفر من اي كفر وانعمة ربهم اكفروا
 برهم بنزع الخافض من ١٣ ر ١٣ تفقوا اي لا تفقوا ومعناه

لا تزال س ٢٣ ر ٥ اما تعبد هم الا ليقر بونا الى الله زلفا
 اي يتوكلون ما تعبد هم س ٩ ر ٩ ان الذين انشدوا لا تعجل
 اي اتخذوا العجل الياس ٢٢ ر ٩ تا تو ثنا عن اليقين اي
 وعن الشمال س ٧ ر ٥ فظلمت تفكيسون اذا لمترمون اي
 تقولون انا لمترمون س ٢٠ ر ١٢ لو نشاء لبطنا منكم
 ملائكة اي يد لا منكم س ٩ ر ١٠ كما اخرجك ربك اي
 انص ما يد وانست كخدت بران يا جر اي شرط يا منقول
 قل يا منته اي خفاء وما تد آن وقيمك ما بعد ولا تمي كند بر خدت
 آن و زقران منظر داشت س ٨ ر ٥ فلو شاء لهدا لكم
 اجمعين اي لو شاء لهدا يتحكم لهدا اكم س ١٠ ر ١٠
 الحق من ربك اي هذا الحق من ربك س ٧ ر ١٧
 يستوي منكم من اتقى من قبل الفتح وقابل اولئك
 اعظم درجة من الذين اتفقوا من بعد وقاتلو اي لا
 يستوي من اتقى من قبل الفتح ومن اتقى من بعد الفتح
 فساد الثاني لدلالة قوله اولئك اعظم درجة من
 الذين اتفقوا من بعد س ٢٣ ر ٢٠ واذ قيل لهم

اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم لعلكم ترحمون وما
تاتينهم من آية من آيات ربهم الا كانوا عنها مسترضين اي
اذا قيل لهم اتقوا ما بين ايديكم وما خلفكم اعرضوا وبنز
باید دانست که اصل در مثل واذ قال ربك للملائكة و
اذ قال موسى آن است که اذ ظرفت فعلی باشد لیکن ان
را نقل کرده اند به معنی تهویل و تحویف پس مانند آن است که کسی
مواضع باید در ایاد قایم نماید و انچه آدمی کند بنیز ترکیب جمله و بی وقوع
در جزا اعراب بلکه مقصود از آنها است با صورت آن در
ذهن مخاطب مرتسم شود و از آن حاشیه خوانی بر خیزد و مستوی
گردد و پس یقین آن است که در امثال این مواضع تفسیرش
عاطل او ضرر و نیست و الله اعلم و نیز باید دانست که خداوند
جاذب است از سران معصیه در کلام عرب هر طریقی است معنی لان باشد
یا بان یا وقت آن و نیز باید دانست که در مثل و لو تزی اذا
الظالمون فی غمرات الموت و لو یزی الذین ظلموا
اذا یزون العذاب اصل آن است که جواب شرط مذکور
باشد اما این یک را نقل کرده اند به معنی تعجب پس حاجت

تفیش محمد زبنت نماید و است و اسم اعظم و اما ابدال لغوی است
 کثیر القون کسی باشد که قنای و ایجای فعلی ذکر نماید برای
 اعراض شئی که استرخاص ذکر آن اعراض و غیبه این کتاب
 نیست س ۱۷ د ۳ ا هذا الذي يذكر اليكم اي يسب اليكم
 اصل کلام آن بود که ا هذا الذي يسب لیکن ذکر سب مکرر و آشنای
 و آنرا بدل کرد بدین ذکر و ازین قبیل است آنچه در عرف می گویند
 که بدشمنان فلان کس عارض شده است و مراد آن است که
 بنیان عارض شده است و می گویند که بنده گان حضرت درین
 تشبیه آرد و اندیابنده گان جناب عالی این مقدمه را می دانند
 و مراد آن است که جناب عالی آمده اند و جناب عالی این را
 می دانند س ۱۷ د ۳ م ن لا یصیبون ای مغالایه من و چون
 چون نصرت بدوین اجتماع و صحبت صورت نمی بند و یصیبون
 بدل آن آرد و بد س ۹ د ۳ ا ثقلت فی السموات والارض
 ای عقیبت لان الشیء اذ علمه ثقل علی اهل
 السموات والارض س ۴ د ۲ فان طینکم عن شئی
 مفید نفسا ای عقرون لکم عن شئی من طيبة من نفوسهم

باب دوم
(۵۹)

(54)

[illegible]

به النفس او مشاكلة بقول النصاري في الصوديّة و
 طور سينين اي طور سيناء . سلام على اليايين اي علي
 الياس قلب الاسمان للازد واج وگای جزاني . بجای جزاني
 دیگر آرد . بس ٥٩ ر ٩ فلها تجلي ربه للجبل اي علي
 الجبل كما تجلي في المرة الاولى علي المشجرة ثم ارسا بقرون
 اي اليه ارسا بقرون . بس ١٩ ر ١٢ لا يضاف للذي المرسلون
 الا من ظلم . اي لكن من ظلم استيناف . لا صلبتكم في جزوع
 النخل . اي علي جزوع النخل . سن ٢٧ ر ٤ ام لهم سلم يستمعون
 فيه . اي يستمعون عليه في السماء متفطر به . اي من فطر فيه
 مستكبرين به اي هند . سن ٨ ر ٩ اخذته العزة بالاثم
 اي حملته العزة علي الاثم . سن ١٦ ر ٣ فاسال به
 بحيرا . اي فاسال عنه . لاننا كلوا المواليم الي اموالكم
 اي مع اموالكم . الي المرافق اي مع المرافق . سن ٢١ ر ١٩
 يشرب بها عباد الله . اي يشرب منها . سن ٧ ر ١٧ و
 ما قدر و الله حق قدره اذ قالوا ايها انزل الله علي
 بشر من شيء . اي ان قالوا وگای جم . بجای جم . ابراهيم كنتم منكم

باب دوم
(۹۱)

جمله دلالت می کند بر حاصل منتهون جمله ثانیه و سبب وجود آن
بسیار اول کرده می شود بان جمله ص ۱۲۰ و ۱۲۱ و آن
تعالی و اعم فاجزا انکم ای ان تعالی و اعم لا باس
بذلك لانهم اخوانکم و شان الاخ ان تعالی و اعم ص ۱۲۱
و بقیه من عند الله غیر ای لوجود و اثرا یا و مشوبه
من عند الله غیر ص ۱۲۱ و ۱۲۲ ان یسرق فقد سرق
اخ له من قبل ای ان یسرق فلا عیب لا بد سرق اخ له
من قبل ص ۱۲۱ و ۱۲۲ من کان عدو الجبرئیل فانه
نزله علی قلبک باذن الله ای من کان عدو الجبرئیل
فان الله عدو له فانه نزله علی قلبک باذن الله و یستحق
ان یعادیه الله تعالی فیقول فان الله عدو له بدلیل
الایة العالیة و ایدل منه فانه نزله علی قلبک و گاهی
اصل کلام مقتضی تنگی است و در آن کلام با و خال لام و
اضافت تصریف کنند و معنی بر همان تنگی ازلی باشد
ص ۱۲۰ و ۱۲۱ و قیل یارب ای رب قیل له یارب
فایدل بقیه لانه اخضر فی اللفظ حق الیقین ای حق

يَقِينُ . اَضِيفَ لِيَكُونَ اَيْصَرَ فِي اللَّفْظِ وَكَانَ سَبْنُ طَبِيعِي
كَلَامٌ تَذَكُّيرٌ هُيَاسُ بَلَا تَبَيَّنَتْ اَنْ يَأْخُذَ اَنْ يَسْنُ اَلْزَمَنِ
طَبِيعِي بِرَأْدٍ وَتَذَكُّرٍ اَمْوُثَ كَمَدٍ وَمَوُثَ رَأْدٍ كَرَمٍ زَمَدٍ
مَزْدٍ اَجْعَ نَمَائِدٍ بِسَبِّ مِيلٍ مَنِي . س ۷ . ر ه ا ظ م ا ر ا ي
الشمس بازغة قال هذا ربي هذا اكبر القوم الظالمين
مثله س ۱۰ ر ۲ ك مثل الذي استرققه نار افلما اجزاء
ما حوله ذهب الله بقولهم و كانى بجاي تنبيه مزدكر كنه من ۱۰ ر ۱۰
الا ان اغنهم الله ورسوله من فضله س ۱۲ ر ۳ ان كنت علي
يمينه من ربي واتاني رحمة من عنده فعميت عليكم والامر
فعميتا فاقر دلائرهما كشي واحده . ومثله الله ورسوله اعلم
و كانى مقتضاي طبيعت كلام آن است كه خرا ادر عودت
خرا آرد و شرط ادر صورت شرط و جواب قسم را ادر عودت
جواب قسم بس و در كلام ذكر في كنه و آن جزء جمله را جمله
مستثناه مستثناه سازند تا ميل كنده معني هو ا قامت به جزئي نمايند
كه دلائلي دارد بر آن بوجه من الوجوه و بالمتاخر عات غير قلاو
المتاخرات نشاط في الساعات بينا قلا لمتاخرات مستثنا

باب دوم (۹۳)

فاما لبرات امرا يوم ترجف الراجفة • المعنى البعث و
 الحشر من يدل عليه يوم ترجف • والسماء ذات البروج
 واليوم الموعود وشاهد ومشهود قتل اصحاب الاخذ و
 المعنى المجازاة على الاعمال حق • اذ السماء انشقت
 وانشقت لربها رجعت واذا الارض مدت والقت بما فيها
 ونشلت واوتت لربها وعقت يا ايها الانسان انك كادح •
 المعنى الحساب والجزاء كائن وكفى قاب وراسوب كلام كند
 كه اسلوب كلام مقتضى خطاب باشد و غائب آرند س ۱۱ ر ۸
 حتى اذ كنتم في الفلك وجرين بهم بر يچ طيبة وكفى انشا
 را بجای اخبار گیرند و اخبار را بجای انشاء • س ۲۹ ر ۲۹ فامشوا في
 مناكبها اي اتمشوا • ان كنتم مؤمنين • اي ايها انكم يقتضون
 هذا • من اجل ذلك كتبنا على بني اسرائيل المعنى على
 قياس حال ابن آدم كتبنا او على مثال حال ابن آدم
 قابل منه من اجل ذلك لان القياس لا يكون الا
 بملاحظة الصلة فكان القياس نوع من التمثيل • آرايت
 راصل به معنی استفهام از رویت است • و این جا نقل کرده

اما تشبیهی باشد بر اسماع کائنات آید و چنانکه در عربی
 گویند تیغ می بیند و تیغ می شنوی و تقدیم او تا نیز بر کتب
 فهم مراد بهم می رساند چنانکه در شعر مشهور لیشیفة شائفة ماسلیت
 فواد ی • بلا جرم آیت به سلاما • و تلی بر بعد نیز مروت
 می آرد و آنچه از عن قبل باشد • س ۱۴ ر ۱۵ الا لوط
 المنج و هم اجمعین الا امر الله • ادخل الاستثناء علی الاستثناء
 قصص • ثم یکن بک بعد بالذین • متصل بقوله لقلنا خلقنا
 الانسان فی احسن تقویم • س ۱۷ ر ۹ یدعو الممن ضرة
 اقرب من نفعه • ای یدعو من ضرة • س ۲۰ ر ۱۱ التثوة
 بالعصبة اولی القوة • ای التثوة العصبه بها • س ۲۱ ر ۶
 و امسحوا بزیوفکم و ارجلکم • ای اغسلوا ارجلکم • س ۱۹
 ر ۷ اولولا کلمة سبقت من ربك لكان لزاما و اجل مسمى •
 ای اولولا کلمة سبقت و اجل مسمى لكان لزاما • س ۱۰ ر ۶
 ان لاتفعلوه تکن نعمة • متصل بقوله فطیکم النصر • س ۲۸
 ر ۷ الا قول ابراهیم • متصل بقوله کانت لکم اموة حسنة
 فی ابراهیم • س ۹ ر ۱۳ ایسئلونک کلانک حق فی عهدها

باب دوم (٩٥)

ای یسئلوک عنها کأنک حفی وزیاده از سنن طبری نیز اقسام
 است که این بصفت یاشده س ٧ ر ١ اولایا اثر یطیر بپنجاه
 س ٢٩ ر ٧ خلق الانسان هلوهما اذا نسمه الشر جز واما
 واذا نسمه الخیر منوها وکافی بابدال سن ٨ ر ٧ اللذین
 یصغفوا لمن امن منهم وکافی بعلطف تفسیری س ٢٩
 ر ٢١ حتی اذا بلغ اشده وبلغ اربعین سنة وکافی بکارار س ١١
 ر ٢١ او ما یستیع الذین یدعون من دون الله شر کاء ان
 یستیعون الا الظن اصل الکلام وما یستیع الذین یدعون من
 دون الله شر کاء الا الظن سن ١١ ر ١ او لما جاء هم
 کتاب من عند الله مصدق لما منهم وکانوا من قبل
 یمشکون علی الدین کفروا فلما جاءهم ما هم فوا کفروا به
 س ٢٠ ر ١ او الشش الذین لو ترکوا من خلفهم ذریة ضعیفا
 خافوا علیهم فلیتقوا الله سن ٢٠ ر ٨ یسئلوک عن
 الاهله قل هي مواقیات للناس والهج ای می مواقیات
 للناس باعتبار ان الله شرع لهم لتوقیت بها والهج
 باعتبار ان التوقیت بها حاصل للهج وبقیل هی
 (٦)

موافقت للناس في حيزهم كان اعصر ولكن اطلب من ١٧٠٠
 لتندرام القرى ومن حولها وتقدر يوم الجمع اي
 تندرام القرى يوم الجمع من ٢٠ و ٣٠ و ترى الجبال تحسبها
 جامدة اي ترى الجبال جامدة ادخل السبلان لان الروية
 يبقى لمتان والمراد ههنا معنى السبلان من ٢٠ و ٣٠ و ٤٠
 الناس امة واحدة فبحث الله النبيين مبشرين ومنذرين
 وانزل معهم الكتاب بالبينات ليحكم بين الناس فيما
 اختلفوا فيه وما اختلف فيه الا الذين اوتوه من بعد ما
 جاءهم البينات بشيا بينهم فيدل الله الذين المتوكلين
 لها اختلفوا فيه من الحق باذنه والله يهدي من يشاء الى
 صراط مستقيم ادخل وما اختلف فيه الا الذين اوتوه
 في نضا عيف الكلام المنتظم بعضه ببعض انا الضمير
 اختلفوا وايد انا بان المراد من الاختلاف ههنا هو
 الاختلاف الواقع في امة الله بعد نزول الكتاب
 بان امن بعض وكفر بعض ولم يزل يامر فاعل يامر فاعل
 زياده كنه واذ انا اسطر حرم حرم فاعل فاعل حرم

باب دوم (۶۷)

تو کبر و صلات من ۱۰ و ۱۱ روز است و نامش علیها ۱۰ ای است ۱۰
 من ۱۰ و ۱۱ و قنیت نامش ۱۰ آثار هم بهیسی این ۱۰ ریم ۱۰ ای قنیت نامم
 بهیسی این ۱۰ ریم و درین مقام گفته باید دانست که در درویش
 بسیار برای تو کبر و صلات باشد نه برای عیفت اذ اوقات
 کوا قع و کتیم از واجات ثلثه و فتحت ابوابها و ایام حص
 الله و هم چنین فایز زاید باشد قنطاری و شرح کتاب المحج
 و باب المعتمر اذ اطاف طواف العمرة ثم خرج هیل
 یزیه من طواف الوداع گفته و یبهرز تو سطا العاطف بین
 الصفت و الموصوف لتاکید بصرفها بالموصوف نحو س ۱۰ و ۱۱
 اذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض ۰ قال
 یزیه هر مثل مررت بزید و صاحبك اذ اردت بصاحبك
 زید او قال الزی مشری فی س ۱۰ و ۱۱ اقولہ تعالی و ما
 اماکننا من قرینة الاولها کتاب معلوم ۰ جملة واقعة صفة القرینة
 و القیاس ان لا تتوسط الواو بینهما كما فی قوله تعالی
 و اماکننا من قرینة الالهامندرون و اما توسط لتاکید
 لصوق الصفة بالموصوف كما يقال فی الحال جاءنی

زید علیہ ثواب و جاء نى و علیہ ثواب النبی و کانی برہم
 انتشار نمیر و اراده و د معنی از باب کلمہ عزوبت ثم مراد
 ر س ۲۵ و ۱۰ و انهم لیصدونهم عن السبیل و یستبشرون
 انهم مرتدون • یعنی ان الشیاطین لیصدون الناس عن
 السبیل و یستبشرون الناس انهم یتفقدون • قال قرینه فی
 موضع واحد • المراد به الشیطان و فی الموضع الآخر
 الملک س ۲۰ و ۱۰ یمثلونک ما ذرا ینفقون قل ما انذرتکم
 غیر س ۲۰ و ۱۰ و ۱۰ یمثلونک ما ذرا ینفقون قل الطوفان الاول
 معناه ای اتفاق ینفقون و ای نوع من الاتحاق و هو
 صادق بالمسئوال عن المصروف لان المصروف یصرف
 باعتبار المصارف البواعا والثانی معناه ای مال ینفقون
 ذاز من قبل است آمدن لفظ جعل و شیء و انذرتکم ما ذرا ینفقون
 شتی کانی به معنی خلق جعل الظلمات و النور کانی به معنی
 اعتقد و س ۸ و ۳ و جعلوا لله مما ذرا ینفقون کانی فاعل انذرتکم
 کانی منقول به و کانی منقول بملک و غیره ان س ۲۷ و ۱۰
 خلقوا من غیر شیء ای من غیر خالق س ۲۰ و ۱۰ فلا تسألننی عن

شیء ای عن شیء مما یستوقف فیه من امری و از امر دنیا
 و خطب گاهی منجبر خواهد بود که بعد از این عظیم ای قصه
 هجیه دوم چنین آید و در آخر بیان منی آید و در بعضی محلات شود
 قبیل است انبشار و آیات آتی که ستام اصلی آن بعد
 از آن قصه است گاهی میباید ریت کند و آنرا قبل از تمام قصه
 ایراد نماید باز گوید بقصه و آنرا تمام فرماید و گاهی در نزول
 متقدم باشد و در تلاوت متاخر باشد و واقعه نوری قطب
 و جری در نزول مقدم است و میقول السفراء سناخ و در
 تلاوت سناخ و گاهی جواب داد در میان قول کنافه و سراج
 که من ۱۶۰ و لا یؤمنوا الا لمن تبع دینکم قل ان
 الکرثی هدی الله ان یؤمنوا لعل مثل ما اوقیتهم بنا بحکم
 منی سناخ فیضیل بسیار منی طبع اما در آنچه گفتیم کفایت است
 جمله و سناخ و سناخ چنانچه این امور را در انظار مستحضر داشته باشد
 در اشعار و انوار باندک کمالی عرض سخن و در یابد و غیره که در
 برآمد و سناخ کثیر و این یک مثال با سناخ دیگر انتقال نیاید
 فصل باید و انصاف که محکم آن است که دانسته و لغت از آن

باب دوم
(٦٠)

کلام بجز یک معنی ادراک نکند و اعتبار دانستن در
اول است نه موثوقان زمان بار اگر موثوقانی بیاد آید نیست
حتمال که محکم و اتمت بر می سازد و معلوم را مجهول و متشابه
آن است که محتمل دو معنی باشد بسبب احتمال رجوع ضمیر به دو
مرجع چنانکه شخصی گفت ایما ان الامیر امرنی ان الله
فلانا لعنه الله یا اشترک کلهم در دو معنی مانند لا مستقیم
در جماع و لغوی پیدا در احتمال خطف بر قریب و بعد مانند
و امضوا بر و حکم و از حکم فی قراة الکفر و احتمال
عطت و استیناف مانند لا یعلم تا و یله الا الله و الیراحون
فی العلم و کتایت آن است که علمی اثبات کند و قصد
در ثبوت عن آن باشد بلکه قصد آن است که امتثال کند و نه
مغایب بل لازم آن بار و معادسی باعتباری چنانکه از مظیم الرماد
معنی کثرت ضیافت و از یلدا هم صراطی است معنی سخاوت و درک
می شود و تصور بر معنی مراد بصورت محسوسه از زمین قبل است
و آن باین است و اسع در شمار حریف و خرب ابرجشان
فرآن عظیم و ست حضرت پیغامبر صلی الله علیه و آله که در سلم

باب دوم

(۷۱)

بِأَن تَشْكُونَ أَسْتَ وَاجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِغِيَابِكَ وَرِجْلِكَ نَشِيْ
 داده است بر کسیس خود را این چون یار آن خود را آواز دهد
 که از غن سوخته کن و از آن سود را و جعلنا من بین اید عیوم
 مد او من خلقهم سدا و جعلنا فی اعناقهم اغلا لا تشبه
 پسند اعراض ایشان را از تذکر آیات بکسی که او را
 معاول کرده باشند یا بر هر جت او سدی بنا کرده باشند
 پس اجلا نمی تواند دید و اضمم الیک جماعک من الیهب
 یعنی مجموع خاطر شود بر آنکه کی نفس بکند از و نظیر این باب
 و در عرف آن است که چون شجاعت کسی را تقریر کنند
 به شمشیر اشلاء کنند که این طرف میزند و آن طرف میزند و
 معقول و غیر قابل او بر اهل اتفاق به صفت شجاعت نباشد گویند
 بنام عمر شمشیر بدست نکرده باشد یا گویند فلان می گوید که در
 او نه این کسی را نمی بگویم که با من مبارزه است تواند کرد و یا گویند
 که فلان خود چنین می کند و آتش ده گفته بیستی که اهل مبارزه است
 در و شمشیر غایب بر خصم نمی کند گو که این شخص گاهی این گفته نمیکند
 باشد و این قدر نه کرده باشد یا گویند فلان طاق مرا خفا کرده است

دوست در کوی من انداخته لقمه را بر کشیده است و تبریز
 آن است که حکم عام یا سنگر گویند و مقصود تبریز حال است
 خاص باشد یا تبعیه بر حال شخص مبین و بعضی خیر صیانت آن
 شخص و در کلام در آید و مخاطب را بر آن شخص مطلع سازد
 در مثل این موضع خوانند و قرآن بگوید که آن جایز شود و در کلام
 آن قصه کرد و در آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم چون
 می خوانستند که بر شخصی انگار که کتبی فرمودند یا یا یا اقوام
 یفعلون کذا او کذا چنانکه و ما کان ثم و من و لا مومنه اذا
 قضی الله و رحو له امر الایة تبریز است از منبر بر آید
 ادا و لا یا قبل او الفضل معکم و السعة تبریز بخبر
 ابو بکر صدیق و درین صود بها آن قصه مذاتند بهنم مطالبند
 و مجاز غیبی آن است که ایشان را بگویند و یا یا یا و اعل آن
 نیست و مفعولان به است از خبر آنکه مفعول به آن نیست و یا یا
 آن که میان این مرد و مشابهی است و میگویم ادعا آن کرد
 است که داخل و با اعدا آن است و یا یا از جنس است
 آنکه گویند بنی الامیه القصور حال آنکه بانی آنها آن بودند با مراد

باب سوم (۷۳)

اثبات الربیع البقل حال آنکه نسبت حضرت حق است و در
 مکتب ریح و الله اعلم بالصواب * باب سوم در بیان
 اسباب بدین قلم آن و این بحث در سه فصل مبین می شود
 فصل اول قرآن را بر دوش گشتن سبب و مفصل سادّه
 است مابین مطالبی از آن در بابی یاد و فصلی مذکور شود
 باین قرآن را مانند مجموعه کتوبات فرض کن چنانکه بادشاهان
 بر عیای خود بحسب اقتضای حال مثال می نویسند و بعد زمانی
 مثال دیگر دعای هذا القلم ما آنگاه بسیار جمع شود شخصی
 این آیات را در آن کند و مجموعه مرتب سازد هم چنین ملک
 علی الاطلاق بر پند میر خود صلی الله علیه و آله و سلم برای
 هدایت بندگان بحسب اقتضای حال مورد و بعد سوره نازل
 نمود و در آن کلماتی است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم هر سوره
 را بخواند محفوظ و مضبوط و اما سوره ها را در این نه فرموده بودند و
 از زمان حضرت ابو بکر و عمر رضی الله عنهما سوره ها را در
 سوره مرتب فرمادی جمع نمودند و این مجموع به مصحف
 مسمی شد و در میان اصحاب سوره ها را به چهار قسم مقسوم

ساخته بود و یکی نسخ طوالی که اهل سواد اند و دیگر سینه
که هر یکی صد آیت است یا اندکی بیشتر و دیگر اسمانی (از آن همه)
کم است و دیگر مفصل و در ترتیب مصحف و نسخه سوره که از
اعاد مثالی است در سینه داخل نموده شد بلا حقه مناسبت
اسباق آن با سیاق سینه و علی بن ابی القیس در بعضی نسخ
و یک نسخه از رفته است حضرت عثمان رضی الله عنه مصاحفی چند
از آن مصحف استخراجه فرموده بافاق فرستاده تا از آن
مصاحف استفاده نمایند و بر یکدیگر سبیل نه کنند چون
اسلوب سوره با اسلوب سوره های با دشان مناسبت نمی داشت
و در ابتدا و انتهای طریقه مکاتیب رعایت نموده است چنانکه بعضی
مکاتیب را بحمد خدای تعالی شروع می کنند و بعضی را به بیان عرض
املاء آن و بعضی را به بیان نام مرسل و بعضی را به بعضی رقیب
و شقه های باشند بغیر عنوان و بعضی مکاتیب مرطوبی می باشند
و بعضی مختصر هم چنان خدای تعالی بعضی سوره را بحمد یا تسبیح
شروع نموده و بعضی را به بیان عرض املاء نموده چنانکه
ذلك الكتاب لا ريب فيه هدى للمتقين سوره انزلناها

باب سوم
(۷۵)

و فرستاد و این قسم بدان ماندند اما صالح فلان
و فلان از جمله اوستی به فلان آن حضرت صلی الله علیه
و سلم در وقت ختم نبوت نوشته بودند اما قاضی عیاض
صلی الله علیه و سلم و بعضی را بذاکر مرسل و مرسل الیه چنانکه
در سیرت من الله العزیز الحکیم مکتوب احکمت آیات
ثم فصلت من لدن حکیم خبیر و این قسم بدان ماند که
پسندم که حضرت خلافت عباد و شد یا نبوت کند فلان شهر
به از حضرت خلافت اعلام آنکه و آن حضرت صلی الله علیه
و سلم فرمودند من بعد من رسول الله الی هر قل عظیم
المرجع و بعضی را بدو شش و چهار و شش ما بفرعون چنانکه
فرمود اذا جاءك المنافقون قل مع الله قول التي نجا ذلك
فی زوجه و اینها انبی لم تحرم و چون اشهر قصاصات
عزت و صایب بود است و در مبداء تصایب بدکر مواضع
عظیمه و وقایع با یله رسم قدیم ایشان یو داین اسلوب را در
توضیح و اختصار و نمود الصافات صفا فالزاجرات
زجر او الذاریات ذروا فالاملات و قراءه اذ لا الشمس

مجوزت و اذ النجوم انکدارت و چنانکه او آخر کتابت
 بجوامع کلم و نوادر و صایاد تا کید بر احکام حساب نه دهند و باینکه
 مخانت آن کند ختم می گردند بنهین اسب و اینستالی او آخر
 مورد اجموع کلم و منابع کلم و تا کید با یغ و تهدید عظیم ختم فرمود و
 شروع کرده می شود و اثنای سوره کلام با یغ عظیم
 الاساد و بنوعی از حمد و تسبیح با بنوعی از بیان نعم و امتنان چنانکه
 شروع فرموده بیان تباین مراتب حال و مخلوق ۱۹ اس ۲۰ ربقل
 الحمد لله سلام علی عباده الذین اصطفی الله خیر اما یشکون
 بعد از آن در پنج آیه این مدعا با یغ و جو و نوادر و ابدی فرمود
 چنانکه شروع فرمود مخاصمه نبی اسرائیل را در اثنای سوره
 یا بنی اسرائیل اذ کروا نعمتی الی به امین کلمه ختم فرمود
 پس ابدای مخاصمه باین کلام و انتهای
 جوئیم از بلاغت و هم چنین شروع فرمود و این کتابین و حمد آل
 عمر ان بآیه ان الدین عند الله الاسلام تا تصویر بر نقل نزاع
 باشد و توار و قیل و قال بر آن مدعا واقع بشود و اینست
 الحال و فصل دوم در اکثر سیصد و شصت آیه جاری شده است به تقسیم

باب سوم
(۷۷)

سوره آیات چنانکه قصاید و ابیات مبتسم می گردند نیز
 انما مر آنکه در میان آیات و ابیات نغمه نهد و نه است
 و آیات و ابیات هر دو نهشایدند که برای الهی از نفس
 و سماع است که در می شود الا آنکه ابیات مستقیم اند
 عروض و قافیه که غلیل تدوین آن کرده است و شعر را آنرا
 اندوزی یاد گرفته اند بنای آیات بر وزن و قافیه است اجمالی
 که است به است با هر طبعی که بخواهد و تشاعیل و عروضیان و
 قوافی اینها را امری است صنایع و اصطلاحی و تنقیح
 و تزیین است و آیات واقع است و نشاید
 انرا هم آنها واقع شده است و آن بمنزله تفصیل است تفصیل
 می نماید و کلامی الیکم فبیق تفصیل این اجمال آنکه فطره سلیمه
 و در قصاید موزون و متقفا و از اخیر ایت و امثال کن لطیف
 و ادراک می کند و خلایق ذوق می نماید چون در سبب ادراک
 آن کلمات ملل می کند می باید که در دو کلامی که بعضی اجزای
 او با بعضی موافقت دارد و تفصیل و مخالفت را دارد و است

و انفرقا مثل آن بحث پیدا بعد از آن چون بر بیت دیگر بهمان
 توافق اجرا بر نفس مخاطب واقع شد و امر مستطرد بود
 آمدند و دو بالا شد و چون بر دو بیت در قافیه اشتراک دارند
 مانند آن سه جزدان گشت پس الذاذایات پس
 سر قفرت قدیمه آدیسان است و همه از جبهه سلیبه از اهل
 معتدل بر این متفق اند بعد از این دو توافق اجرا در بریتی و
 در شرط قافیه مشترک که در ابیالست مذایب مخففه و در سوم
 متباینه واقع شد حرب قانونی دارند که گنجینه ایضاح قریح کرد
 و هنوز در سسی دارند که سلیقه ایشانست و
 هم چنین اهل هر زمان دخی اختیار کرده اند و در این باب
 هموده اند چون ازین همه رسوم و مذایب مخففه امر جامع انضمام
 کنیم و سر منتشر مایل نمائیم موافقت نمائیم با کمال غیر متلا
 عرب بجای مستعملین مناعین و مستعملین آردند و بجای قافیه
 فذاتین و قافین بر قاعده می شمارند و موافقت ضرب بیت
 ضرب بیت دیگر و عروض بیت با عروض بیت دیگر هم
 می دارند و در حشود زحافات بسیار تجویز می کنند بخلاف شعرای

باب سوم

(۷۹)

درس که از حقایق پیش ایشان مستخرج است و مهم چنین
 شمرای غریب اگر که در یک میت فایده قیود باشد و در بیت دیگر
 نیز احسن از نگارند بر خلافت شعراء عجم و مهم چنین شعراء
 حاصل و داخل و نازل و از یک قسم گردیدند تفاوت
 هم چنین وقوع یک کلمه در مصراعین بود چنانکه
 نصف آن از مصراعین باشد و نصف از مصراعین پیش عرب
 صحیح بود و پیش عجم بالجمله امر مشترک موافقت نمایی است
 نه موافقت حقیقی و خود از ان اشعار خود را بر حد و حد
 نهاد و این را از جمله حرکات و سکات و آن نیز لذت
 و لذت است و بعضی اهل بد و دانشند و ایم که در تفرید است
 خود که بجهت الذاذ می کنند کلامی متوافقی با هم بتوانی تخمینی بار ویدی
 که بجهت باشد و از آن کلمه اختیار کرده اند و مثل قصاید آن
 را انشادی کنند و از آن کلماتی برمی گیرند و هر قومی را جنبش خاص
 است و در نظم خود و مافعلی به االتماس اتفاق امم و از الذاذ
 بگویند و بگویند واقع المیت و اختلاف ایشان در رسوم تفرید
 و قواعد متخلف است و یونانیان از زانی است و سناط کرده اند و

اینها را اینها نام است مسمی ساخته اند و از مقامات آرزوات و تمنیات
 بر آورده اند و فی شده القیاس بر این نحو که در دست بیاورند و این
 هفت شش را گنجانند نمود و از ان را بکارها و فریضه
 که در انداخته اند بدو داده ایم که از این بردوا اصطلاح و است
 باز داشته بحسب سلیقه خود می آید و اینها را اصطلاح و است
 او را فی چند بفرضا کلمات و حشر خبریات از گاه آورده اند
 و چون بعد از این ملاخذه ما حدس را می کنیم کنیم امر مشترک بجز موافقت
 تخمین بدست نمی آید تخمین عقل را که به بیان مندرج اجمالی است
 به تفصیل قوای مرد فرموده و ذوق سلیقه را در بیان بیان
 صلاوت بحث است نه باخر طویل و مدید حشر و است و این
 خواست که با این مشت خاک هم زبان شود نظر بر همان حسن
 اجمالی انداخته بر قوال است
 و اما کمالی که چون اراده فرمود که بر دشمن آید بیان سخن
 گوید همان اصل بسط را ضبط فرموده این قوای منبسطه
 به تغییر ادوار و اطوار نمک به قوای منبسطه نامش در جزو
 جل است و بدست آوردن حسن اجمالی بجز قوای آن قواعد

باب سوم

(۸۱)

چون که درخواهد و ایجاد بیان از دست نرود و در هر نشیب
و فراز سخن صانع نشود و بزرگوار و منجم بس از جریان حق سبحانه
و تعالی آن سخن انزع اصلی می کنم و انتقال بقاعده می نمایم
از این قاعده آنست که در اکثر کلمات امداد معنویت را مستحضر
در طول دید و مانند آن و در فواصل انتقال نفس
و ابد و آنچه بدین قرار گیرد معتبر داشته نه قواعدی
فوقانی را این گوییم بشرطی می طلبد اندکی گوشش و احوال آن
باید که آید و وقت نفس در نای گویا است انسان است
و نیز چنانچه از می رو که نام نفس مقدم و در پیش است اما
چون آنرا به طبع خود نفس بگذارد و لابد امدادی داشته باشد
پس در اول بر آمدن نفس نشانی بهم رسد و آهسته آهسته
آن نشانی شایسته می گردد و در آخر منقطع می شود و احتیاج اعاده
نفس تازه پیش می آید و این امداد امری است همیشه موجود
بدیهی و مقدم بر مقدمه که نقصان و دو بر سه گانه بلکه نقصان قدر را
بیشتر از این بزرگوار نمی سازد و زیادت و دو سه گانه بلکه
قدراست و ربع ایشان حدیثی می کشد اختلاف عد و انداز

و اسباب از اینها بشنید و وقتیکه هم بعضی از کلمات را
 بر بعضی دست می نماید پس این امده از پیش رو و از بی ساختن
 شد و آنرا بر سه قسم تقسیم نموده آید طولی و متوسط و قصه
 اما طولی پس مانند سوده است اما متوسط پس مانند سوره آخره
 و انعام و اما قصیر پس مانند سوره شجره و سوره ذی القدر
 نفس برده و معتدله بر حرفی قافیه است و سبب که طبع آنرا از و
 می کند و از اعاده آن چند کثرت میباشد و می شود که آن را یک
 الف باشد و یک جا و دایم و آن حرف آخر کو یک
 یا باشد و یک جا و جمیع آیات پس بیایم و در این قسم
 متوافق اند و خروج و مرجع تجدید و تبار و توافق و در این قسم
 بر قاعده و رسم چنین الحوق الف و آخر کلام قافیه است و سبب
 که اعاده آن لذتی می دهد که حرف روی می باشد و سبب
 گویند که بنا و دیگر جا گویند حد ما و سیم جا گویند و این صورت
 اگر التزام موافقت روی بگوید آید از قبیل التزم بالالتزم
 خواهد بود چنانکه در اوایل سوره مریم و سوره فرقان و اخراج شده
 و هم چنین توافق آیات بر یک حرف مثل هم و سوره قاتل

گاهی قلب و زیاده مثل الیامین و طور سینین در ابیاس
 و طور و بنا در عمل آمد این جا باید دانست که اسب کلام
 و سهولت آن بر لسان بسبب آنکه مثل سایر است یا نه
 آن در آیت مکرر آمده است کلام عجول را با کلام غیر
 می سازد و گاهی فقرهای اولی را کمتر از فقرهای ثانیه
 در بیت کلام فایده دهد و عکس و فصوله ثم الاجتیم صلو ثم
 فی سلسله قدرها سهون ذرا عاقا سلحوه گو باد در مثل این
 کلام منکم اخبر می کند در نفس خود که منزله اذنی با تا نیز مجموعا
 در یک پایه است و ثلثه و حرا در یک پایه دهم پنجمین گوی آیت
 ذات و ایم باشد باشد یوم تبیض و اجوه و تبسود و جیره
 فاما الذین اسودت وجوههم الایه و اما الذین ابیضت
 وجوههم الایه و عاقله اول را با ثانی جمع کرده و تبسود و جیره
 شمارند و گاهی در یک آیت دو فاصله می آید چنانکه در یک دهم
 هم چنین می باشد کما از هر فی طرف و البدر فی شرفی و البدر
 فی کرم و الدهر فی همم و گاهی یک آیت را در از تر از
 دیگر آیات آورده و نیز درین جا آنست که چون کلام را

باب سوم
(۸۵)

که ناشی از قناعت و وزن و وید ان امر متظر که ذایقه است در
یکت پادشاه و حسن کاسه و انکه ناشی از سهولت ادا و موافقت
ضج کلام و عظیم الحوق تغیر در ان است در پاد دیگر نهند نظریت
از جانب بیانی بر اراج دانه و پس یک اختلاف و انهم
شود و در امتداد ناشی از انما حق کردانی آید و آنکه
مستقیم در صدد رحمت که در او اگر بود منته الله برین بخاری شده
در جت آن است که در بعضی بود بر عایت این قسم و وزن
و قناعت به ظهور نیامده است پس یک طایفه بر طو و خطب
خیلیان و امثال که همان واقع شده سمرالنهاء که حضرت
عایشه رضی الله تعالی عنهما و ایت کرده است مشید و ناشی
و خوشنوی آنرا دانسته باشی و در بعضی بود بر طو و نامهای عرب
بدون رعایت چیزی واقع شده مثل می و ره بعضی نامس یا
بعضی الا که ختم ملازمی به چیزی که مبنی یا ختام باشد کرده
آمد و ناما ناسر دلائل که آن است که اصل لغت عرب
و لغت است در موضعی که نفس منتهی شود و نشاء کلام
مثلاشی گردد و سخنس در محل و لغت انتها نفس برده است

ازین جهت صورت آیات پیدا شده است این است آنچه
 این تفسیر افصح شده است و الله اعلم بالصواب و متوجهند که مطالب
 فزون خمره چرا در قرآن عظیم مجرب گفته شد چرا برای موعظه
 اکثافه نیست گوئیم آنچه خواهم که سابع را افاده نمایم و در حق
 می باشد یکی آنکه مقصود از آن مجرب و تعلیم مالا یدیه
 فی طب حکمی دانی دانست و ذهن او از ادراک آن باز بوده
 باستماع این کلام آن مجبول مقام شود و آن نادانستد دانسته
 گردد و دیگر آنکه مقصود از استحضار عود است آن علم در بر دارد که
 او باشد نادان لذت فراوان نگیرد و توانی قبیح و ادراک
 در آن علم فانی شوند و در مقام این علم بر بانه قوی غالب
 چنانکه منی شمری را که ما آنرا دانسته ایم بگرد می گوید و چه بماند
 که فی یابیم و برای این لذت نمار از این و در سبب حق دادیم
 و قرآن عظیم به نسبت به یکی از مطالب فزون خمره برگرد قسم
 افاده آرا و فرمود تعلیم مالا یدیه به نسبت جانی و در نیکن ساختن
 نفوس بآن علوم بسبب نمار به نسبت عالم اللهم الا کثر
 مباحث احکام که بکار او در آن حاصل نشد زیرا که افاده دادیم

باب سوم

(۸۶)

آنجا ملاوتی نبود و اینها در شریعت چه تکرار ملاوت است از فرمودند
 به مجرد فهم این کتابه نمودند این قدر فرق نهاده اند که در اکثر احوال
 آن مسائل بیهوشت نازد و یا استوب جدا بخیا
 است و یا نه باشد و در نفوس دالک باشد و در اذهان اگر تکرار
 است و یا نه باشد که وظیفه طوطی و آنرا تکرار آدمی نمایند و در
 حوالت اخلاصات تعبیرات و تاثیرات اسالیب فیهن خوض کند و خاطر
 بگشاید در این قدر و در آن اگر پرسند که در سوره های قرآن این
 مطالب چه اجزای است و هر چه در و در عاید تر میباید تکرار و تکرار کنند که
 محتمل است الا اینها را ذکر فرمایند و استنباطی حق آن نمایند بعد از آن
 شروع کنند در پیام الله و اتهام آن گفته بعد از آن مخاصمه کنند و نمایند
 گوئیم اگر چه قدرت الهیه شامل همه ممکنات است اما حکم در این
 ابواب تکلیف است و حکایت موافقت نبوت الیه است
 در کسان و در املاوت بیان و انشاء و بیان منی و فقه است و در
 آیه لقالموا الا حجتی و عوی بی و گمانزدل قرآن در میان عرب
 این کتابی نبود و کتاب الهی و نه موهبت بشر و تفریق بین که
 بالا بختین اختراع نمود و اندر عرب را خوانی و انصاف اگر

این را باور نمی کنی تصدیق شعراء مختصر منی و امانی که
 در سبیل آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه کرامت حضرت
 عمر ابرو خوان داعی منی و دشمنی شود پس اگر خلاف این
 ایشان گفته شود بجهت و در ماند و بخری تا آتش ناله ست
 ایشان رسد و فهم ایشان در مشوش ساحت و بر سر
 نه مجر و افاده است بلکه افاده مع الاشیخ خضراء و اما اگر اد
 داعی منی و در خبر مرثب اقوی و اتم است اگر نخواهند و در
 و ذقیه که نزدیک شعراء معتبر است از این وزن و ذقیه که
 تراست آنرا اجرا اختیار نه کرده گوئیم لذیذ و بیرون سخنان
 است یا خدایا است او احم و اذیان و علی السلام ابدای عوالم
 از وزن و ذقیه بر زبان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 که ای بودند آیت غایب است بر نبوت حضرت ایشان و
 اگر بر وزن و ذقیه شعراء قرآن نازل می شد گفتار گمان می کردند
 که امان شعراء است که در عرب مشهور و معروف است و اذان
 حساب بر تو نمی که قصه چنانکه پانجا از اهل نظم و شعر چون
 می خوانند که مرثب از جهان شود و بر معاصرین بر دوش اشهاد اثبات

این کتاب گفته صناعی ندارد است بتطبیق نماید و گویند کس هست
 که باین کلام عزرا گویند و نامه نویسد و اگر بر طور قدیم است
 که بر اعش ایشان خبر محققین و انج نشود و اگر پرسند
 عجز از قریب چه وجه است گوئیم محقق پیش ما آن است
 که است از آن جمله اسامی بدین زیر که
 هر سه را بسادین چند بود که در آنها جواد بلاغت و اجولان
 می دادند و کسی بسایت از افران میر بود و تصایده
 خنثی و رسایل و مبادیه و اسامی که خبر این چهار وضع باشد
 نمی دانسته در ابداع آن دور نبوده پس ابداع اسامی
 که خبر اسباب ایشان بر زبان آن حضرت صلی الله علیه و
 آله فرستاد که امی بودند عین اعجاز باشد و از آن جمله اخبار از
 قصص و احکام آن سابقه بودی که مصدق کتب سابقه باشد
 غیر تمام و از آنجا که اخبار باحوال آینده پس هر دینی که جزئی
 از آن بر طبق اخبار بود چو آمده اعجاز تازه و ظهور و سیه و
 از آن جمله در جملها از بلاغت که متقدم و بشر نیاشد و چون
 ایند عرب اول آمده ایم بکنز آن نمی توانیم بر سیه
 (دیب)

یکن این قدر می دانیم که استخوان کلمات و ترکیبات
 نظیر جدال بالکثافت و عدم تکلف قدری که در قرآن می یابیم
 و راجع قصیده و از قصاید مستند معین و متاخرین نمی یابیم و این امر
 است و وقتی که مبره از شعرا آنرا بخوبی می توانند و آنست که
 آن ذائقه ندادند و نیز می دانیم که در انواع دیگر و مخارج
 و ابیاس و دیگر پوشانیده می شود بر اسلوب مود که طرفدار دارد
 و دست و پا دل از دامن آن کوتاه است و اگر کسی این
 دانی فهمد باید که در ایراد قصص انبیا که در سوره و احکامات
 و مود و شعرا واقع می شود تامل کند باز همان قصص را در صفات
 بیند و باز همان قصص را در ذاریات تا فرق ظاهر شود و هم چنین
 را که تعدی سبب عصیان و تنعم مطیعین و در هر مقام برنگی دیگر
 ادا کرده می شود و مخصوصه اهل نادبایکد یکبار بصورتی جلالت و در هر
 مقام جلوه داده می شود و الکلام فی هذا یطول و نیز می دانیم که
 رعایت منتزعی مقام که فن معانی تفهیم اوست و استعارات
 و کنایات که فن بیان گافل اوست با وجود رعایت حال
 مخاطبین که امین بودند تا آیه است تا ازین صناعات بهر از آنچه

باب چهارم
(۱۱)

در بیان سیم است تصور نمی شود زیرا که ملایک و درینجا
آن آیت است که در مخاطبات مبرور که همه کس بآن آیت نمایند
مقام فریب خاص پسند داخل کرده شود و این معنی
مستقیم است و همچنین است و شوم از پامی تابش هر کجا که
شاید این دل می کشد که جای نما است و از این جنبه
و می آید که خبرمند برین و در اسرار شرایع را فهم آن مبسر نیست
آن آیت است که این عالم خمس نفس اینها دلیل بودن قرآن
نازل من الله است بر جهت هدایت بنی آدم چنانکه عالم طب
چون در قانون نظری کند و در دور رقن او در بیان اسباب
در آیات امراض و وصف ادویه ملاجه می کند هیچ شک نمی کند
و در اینکه موصفت آن کامل است و در محتاجت طبیب هم چنین
چون عالم اسرار شرایع می داند که در تفسیر نفوس کلام
کدام چیز با فزاد انسان می توان القا نمود و بعد از آن در فنون
تجسس تأمل می کند بی شک در حقیقت باید که این فنون در معانی خود بوجهی
واقع اند که از آن بهتر صورت دهند و آیت و آفتاب آید و دلیل
آفتاب و گنبد لیست باید که وی در صائب و باب چهارم

در بیان فنون تفسیر و حال اختلاف واقع در تفسیر صحابه و تابعین
 باید دانست که مشرک آن تفرقه‌های مختلف اند که در ذرات
 آثار مناسب آیات قسده کرده اند خواه حدیث مرفوع باشد یا منقول
 یا قولی یا نقلی یا غیر اینی و این روش محدثان از شیوه
 تاویل آیات صفات و اسما پیش گرفته اند و این
 مذهب تشریه نیافته آنرا از ظاهر صرف نمودند و تفسیر کلامشان
 بر این بعضی آیات رد کرده اند و این طریقه مستلزم آن است و نوعی
 استیلاط احکام فقهیه و ترجیح بعضی مجتهدات بر بعضی و بهر جهت
 تمسک مخالف ابراد می کنند و این روش فقهاء اصولیان است
 و جمعی خود گفت قرآن را اینصاح می نمایند و شواهد کلام عربیه
 در هر باب بوفور تمام ابراد می کنند و این وضع خوبت انظار
 است و گرد می نگاشت معانی و بیگانه و آنچه تمام تفسیر بیان نمایند
 و درین باب داد سخن می دهند و این آئین ادب است و بعضی
 قرات قرآن را که از اساتیدان مأثور است و ذرات
 می کنند و هیچ دقیقه درین باب فرو گذاشت نمی نمایند و این
 صفت قرآن است و برخی بملکات متناهی بنام کلام که با علم جرایق

دوین مناسبیت زبان می کشاید این روش صورتیان است
 باجماع پیدا می و اسع است و قصد هر مسکن از تفهیم معانی قرآن
 شده است و هر کسی در فنی خویش نمود و است و بتدر
 (در کتب خود سخن گفته است و مذاهب اصحاب خود را
 نسبت ازین جهت فن تفسیر و مستی پیدا
 کرد که تقریر را است نیاید و کتب بسیار پیدا آمدند که به شمار
 و نشوند و جمعی جمع این همه قصد کردند و گاهی بتاری
 و گاهی بنار می سخن گفتند و در آخر تصادف و اطلاق مترقی شدند
 و امان علم را کشاده تر ساختند و این فقره را بکند و توفیق
 در این کتاب ازین فن مناسبی حاصل شده است و اکثر اصول
 آن و احکام و علم از فروع آن بدست آمده است و نوحی از
 استقلال و تحقیق و در هر بابی می که شبهه با جهل و فی المذاهب
 باشد صورت حق است و در هر فن دیگر از فنون تفسیر
 از دلیلی فیض الهی خاطر ریخته است اگر راست پرمی من
 شاگرد از اسطره قرآن عظیم چنانکه اویسی روح پر فطرت حضرت
 است نم صافی انکه عایه و سلام باشد که میگوید بیواسطه کینه

شخصی ام شبیه آنکه اثر پذیر بود و صلوات علی ام ولوان که
 فی کل منبت شجرة انسانا لما استوفیت واجبا بعد
 درین رساله لازم دیده شد که دو سه حرف از این متن
 شود و فصل در بیان آثار مرویه در کتب معتبره
 حدیث و آنچه بدان تعلیق دارد و از جمله آثار معتبره
 بیان سبب نزول باشد و سبب نزول دو قسم است
 قسمی آن است که حادثه واقع شد که در آن ایام موسمان
 و اتفاق منافقان بر روی استخوان آمد چنانکه در واحد ا خراب اتفاق
 افتادند ای تعالی مدح ایان و نگو باشی آنان نازل ساخت تا
 فیصله کرد و در میان دو فریق و درین بیان تحریر رضات بسیار
 به خصوصیات این جائز و بطور عمومی رسد پس واجب است
 که به کلام مختصر آن حادثه را شرح کند و آید تا شوقی آن کلام
 بر خواننده روشن شود و قسمی آن است که معنی آنست به عموم
 خود نام است بغير احتیاج دانستن حادثه که سبب نزول شده
 است و یکم عموم افتاد است نه خصوص سبب را اندامی
 منبر عن بقعه احاطه آثار خاصه بان آیت یا قصه بیان

باب چهارم

در بیان فضیلت و کرامت ائمه (ع)

فصل اول در بیان اقسام آن قسمه را ذکر کرد بدین اقسام را ذکر کرد و در
سرور و نبوت و پیش این فقیر محقق شده است که صحابه و تابعین
بود که ائمه الاویه فی کل احوال ای گفته و عرض ایشان
آن است که در بعضی حوادث که آیت آن
است که ائمه از این قسمه شده م باشد یا متاخر
انرا ایضا که باشد یا جاهلی یا اسلامی تمام بود آیت برادر گرفته
شد یا بعضی آنرا و ائمه اعلم ازین تحقیق دانسته شد که
اجتهاد و ادراک این قسم و دخی هست و قصد منعه ده را آنجا
کنایه است پس هر که این نکته مستحضر دارد خلل مختلفات
بسیار نزل بادی حمایت می توان نمود و از آن جمله تفصیل
قسمه است که با صحت آن در نظم قرآن مجید یعنی رفته باشد
و فقیر این را از اخبار نبی صلی الله علیه و آله و سلم یا از علم سیر استقصای آن
و فقیر کند و خصوصاً آنرا ذکر نمایند و امن جائز تفصیل
است که در آیت تعویض ظاهر بآن رفته است بوجهی که دانسته
است آنجا بساده شود و تفحص آن نماید و گو آن عجزه مفسر
است و آنچه خارج است ازین بابیه مثل ذکر بکره بنی اسرائیل

که نزد یاد دایمان کتب اصحاب گفت که اینجاست بود و اما آنچه در کتاب
 ملائکه است و صحابه آنرا قیام می دانستند و از قبل قیام یاد قانع
 می نمودند و این جایز و دلتی باید بناظر نگاه داشت
 درین باب ایراد قصص منزهه است بنی
 جمعی از قدما می مفسرین آن تعریض برپایه
 و محلی مناسب آن تعریض فرض کنند و آنرا دوری
 تقریر کنند متاخران در شبهه افتد و چون اسالیب تقریر در آن
 زمان منع نشده بود و تقریر علی سبیل الاحتمال بتقریر باجرم
 بسیار است که مشبه شود و یکی دایمانی دیگر گیرند و این
 امر مجتهد فیه است نظر عقل را در اینجا کنایه است و قبل و بعد
 و ادوین باب غلامی کشاده است هر که این نکته یاد گیرد و
 بسیاری از مواضع اختلاف مذکور کنیم فصل اول از آنکه
 و در بسیاری از مناظرات صحابه می توان دید که چگونه
 نیست بلکه تفتیشی است علمی که بهمن فحشه آن برادر می
 بیان می آید و بر همین محل این تقریر می کند قول ابن عباس رضی
 و در آیه فاصبروا بر قسکم و از جملکم الی الکم بین و لا اهل

باب چهارم

۱۰ (۹۳)

اینکه در کتاب آمده الام النسخ لکفرهم ابوالالا فضل
اینکه در تفسیری آمده آن است که این ذاب یوجب مسح
آیت سبزه را نیست مسح نیست آنچه پیش این
غسل است لیکن اینجا اشکالی را تریب
در ظاهر می باشد مایه چنانکه که تمامی عصر درین نقادض
و حق می باشد که ام و ادبارکت می نمایند بعضی آنرا که بر حقیقت
در مره سات مطلق بودند این را قول بن عباس و ابیستند و ذاب
و نهاده عا شانه شمشیر عا شانه و ویم آنکه غسل از پیش اسرا ئیل
مسح است که در وین با داخل شد بعد از آنکه لا تصل قوا
یا الی الکتاب ولا تکلم یومهم قاعده مقرر است پس دو
ز (۱) آمد بانی آنکه ما تفرغ من کفر و کفر و سنت حضرت
فما بر صلا الله علیه و آله و سلم بیان یافته شود مرتکب قتل از این
اب و در حدیثی که در این است و لعل قتل علیه السلام و القیفا
چهارم اثم اطلب و در سنت نبویه یافته می شود
نماز ترک انشاء الله و مواخذة بر او است مرتکب
نماز و نماز و چرا باید شد و ویم آنکه آنکه در وری یتقل و

بقدر الضرورة داده نذر داشته که در آن زمان که قمر بر زمین
 باید گفت تا به مدت قرآن تمسک می کرد و با شمع و آیه و قافیه
 که همان باید کشید و در اینجا نکته است بنیاد است که در آن
 دانست که در قرآن عظیم گاهی روایت که
 در جایی با جمال و در جایی به تفصیل چنانکه فی الجمله
 ما لا تقامون به اذان سرمود الم اقل لكم اني اعلم الغيوب
 السموات والارض واعلم ما قبل و ما كنتم تكتمون
 پس این مقوله همان مقوله مقدم است یعنی از تفصیل پس
 از تفصیل تفسیر این اجمال می توان دانست و از اجمال
 به تفصیل می توان پی برد و مثلاً در سوره مريم حضرت ايسى
 عليه السلام اجمالا فرمود و لنجعل الية للناس و كذ حجة
 مذاوكان امور مقتضيا و در آل عمران عموما و رسولا الي بشي
 امر ائيل اني قد جعلتكم يا اية من و بكم ليعلموا
 بشارت تفصیلی است و آن مقوله بشارت اجمال است و در
 جبهه ضعیف است بطاعت که در معنی آیت آن است که رسول الله
 اني امر ائيل و غیره بانی شما بجهتکم و این همه در سوره آل عمران

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بسم الله الرحمن الرحيم

ع۔ سب سے پہلے یہ بات یاد رکھیں کہ سباق و سباق

فراستات نظام برای همه که در آن واقع

است. پس در این جائز عشق را مدخل است و اختلاف

به انجمن استر ابراز می‌کند و در وقت هر سال برای معانی شتی

آید و عقلانی و راجح است یعنی ملت عرب و قبطین ناسبت سابق

ولا تنسوا من الله ما سئله من الاولين وما بينكم وبينه

بایست نوشتند و هر یکی دای مبارک کرد و مشهور منصف را داد

ماہ شرح غریب فی مابد - نجد کی وراثت عرب

که این دو جرقه‌ی زلزله است و دیگر در مساحت سابق

مجموعه این دو نقد است به احکام موبقده است

۱- دانشجو باید در این باب

سینه‌های باز کرده است که (لطیفه) پیچیده نخواهد بود

لا يفتقر إلى غيره في غير الله تعالى كتبه على ختم القصاص في

الفتی بر من کما فراق علی و یکن با و یزنی و در یکسر
 شریک بودن حمل نمودن و در فهم الا فنی بالافنی
 کشت و مرگ و جبهانی که باونی انشا
 در کرد و مثلاً یسئلونک عن الحلال و الحرام
 الا شهر یعنی شهر الحج فقال فی شهر
 و مثلاً هو الذی اعرج الذین یحرقوا من اصل
 من دیار هم لا ول البشر ای لا ول جمع الیحد و لقر
 و عالی و ابصت فی المذاتین جاشرین و قوله تعالی و حشر
 لسلیمان چه مروده و این با و عهد نبی تعیمرا تعد است و نور بیان
 مت اقوی و از آن چه بیان ناسخ و منسوخ است و این
 و و باید دانست که آنکه در این نسخ و استنباط
 می کردند بر غیر معنی که مستطیع اصول است و آنکه قریب
 است به معنی لغوی که ازاله است پس معنی
 ایشان ازاله بعض اوصاف آیت مستطیع است
 انهای است باشد یا صرف کلام از معنی میباشد و اولی
 معنی میباشد یا یکی از معنی یا قیدی یا تخصیصی

[illegible]

و این باب نهایت جامع است و عقل را از ادب و ادب را از عقل بر فساد
اینهاست و اقرضه است و میدان وسیع است و اختیارات
است و این فقیه را احمر استیاضات و ادب

ایستادم بخاطر و بخواه اند و آن متقاله از نرالی
بیاری از احکام مستنبطه و از آن
نقش است کثیر الشب که شرح و شرح ستون
و در آن امتحان زکامی ایشان با مشهور و بنابر مراتب سبب
آن بشود و آید صحابه با وجود عدم تنقیح قوانین توجیه و در آن
در توجیه قرآن سخن گفته اند و اگر آن کرده و حقیقت توجیه آن
است که اگر در کلام معصوم ضوابط فهم حاصل شود باشد
توقف کند و آن صورت را حل باشد و چون اذنان خوانندگان کتاب
در یک مرتبه نیستند توجیه نیز در یک مرتبه نباشد و توجیه نیز
مبتدیان دیگر است و به نسبت مبتدیان دیگر بساطت
و این خاطر رسد و محتاج حال آن گردد و مبتدی غافل بود
یکه اعطاء آن توهمند و بساطت کلام که بر زبان مبتدی صحبت باشد و بر زبان
مبتدی اما آگاه اعطاء و این اذن کرده است بحال جمود و خرافه و

شود و آنچه در بیان غوی می کند از نادانان مشتبه است و بیاد
حقیقت صفات مذکور نیست من نیست من نیست
و توری و این مبارک و سایر قد ما
مشتبهات است بر نحو ابراهیم و
آن و در احکام مستثنی از تعزیر که در
نمودن و وضع دیگر و ابراهیم و اخیل کردن برای
فرآیند و یک من صحیح نیست نمی درمهم که از قبیل مذکور
باشد طالب بدقول آیات باید بود و مذکور است که اولی است و باید
مگر فت گوهر که بآن مذکور باشد موافق با حق است و اما کتب قرآنی
از استقامات عربت اول اند باید کرد و اعتقاد و کانی
ضایع و تابعین باید نمود و در نحو قرآن طالی عجیب را و یا قوه امنیت
و آن آن است که جماعه مذکور است و بویژه از او خارج که و باید
و هر چه موافق آن نیست آن را نادان می گویند
بعد باشد و این نزدیک من صحیح نیست البته عارضی
بسیار و بسیار که مذکور است و باید باشد و باید
و در مثل المؤمنین الصلوة و المودة و الزکوة و غیره

همان در شی ایست که گفته اند مقتضیها الحرب بالسنتها و تخمین
این کلمه نزدیک فقر آن است که مخالفت روز مره مشهور
نیز روز مره است و عرب اول داد و اقامتای خطب محاورات
روان نمیشد که غایت فاعله مشهوره بر زبان گذشتنی
نفت مربوط باهل نازل شد امگر احیاناً بجای
دستبرد بیبرسی تنیده مفر دیا بجای نه که مونت به عجب
محقق است آن است که ترجمه و المقیهین
املاصحه بنی مرفوع باید گفت و املاصحه و اما معانی و بیان
علی است حادث بعد انقراض صحابه و تابعین پس آنچه در
عرفت جمهور عرب مفهوم می شود علی الراس و العین و آنچه
امر حقیر است که به خبر منتقلان آن فن را در آن نه کنند لاسلام که
در قرآن مطلوب باشد و اما اشارات صوفیه و اعتبارات ایشان
در تفسیر یک است بلکه نزدیک استماع قرآن
چرا که اصل سادگانش ظاهر می گردد و در میان نظم قرآن و حالتی که
آزاد است و او را مرفقی که او را حاصل است موله میشود
چنانکه کسی قصه مجنون و ایلی میشود و او مشوقه خود را یاد کند
و المعامله که در میان وی و میان محبوب می بینی کنی که دوست خضر

سازد و در اینجا فایده آنست که هم آنرا باید دانست که آن مختصرت صلی است
 عید و سلم من اعتبار و تاثیر داشتند و در آن راه ساد و کف
 فرموده اند تا نسبت باشد علای است از ادق طریق باشد علوی
 مودیه ایشان را مانند آنکه آیه فاما من اعطاه و انقلی
 مسئله قدر تمیز خواهند که چه گوی می شود آیه
 هر که این کار را کرده است او را ادب است و بهر حال
 انداد آن عمل آورده است او را راه دوزخ و تغذیه
 لیکن بطریق اعتبار و آن دانست که هر کسی را برای حقایق
 آفریده اند و آن حالت بروی جاده می کنند من حیث یکدلی
 اولایک فی نفس باطن اعتبار آیه را به مسئله قدر ربی و افرح
 شد و هم چنین آیه و نفس و اما منی منطوقش آن است
 که برتر و اتم مدایع ساخت لیکن خلق صورت علمیه بر دایم و ابان بر
 و اتم اجمالا در وقت نفخ روح است پس با اعتبار
 می توان باطن آیه درین مسئله است و اشیاء و اشیاء و اشیاء
 فصل عرب قرآن که در احادیث آنرا بر نمیدانند و اشیاء
 فصل تخصیص که در اشیاء انواع است پس عرب و در فن
 مذکور بالا اله آیه است که جامع باشد جمیع عظیمه و الاضدادات حل

باب چهارم
(١٠٧)

و در جل مثل آیه اگر کسی در سوره اخلاص و آخر سوره احشر و اول
سوره مؤمن و غریب فن تذکیر بایام آتی است که در
فصل الذکر در آن آیه بیان کرده شود و یا در سوره یوسف و یونس
آوردند و یا در سوره الفاتحه را که محل اعتبارات بسیار
ده شود و نیز آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در
سوره ناس و سوره فلق و سوره اخلاص فرمودند و ذکر و
تذکره به غیر از اینها ترصیر کردی تا خدا تعالی بفرمانده آن ذکر
فرمودنی و غریب فن تذکیر بایام آتی است که جامع باشد احوال قیامت و اسلا و نیز در حدیث آمده است
که هر که خواهد که قیامت را بگوید چشم خود می بیند گو سوره
اذا الشمس کورت بخوان و غریب فن احکام آتی است که مثل
باشد بر بیان حدود و تعیین وضعی خاص باشد تعیین حدود و حد
تعیین و تعیین چهره یا سه طهر و عده مطلقه و تعیین حصص و اریث
و غریب فن غفایه آتی است که در آن سوق جواب نهی
غریب واقع شود که قاطع است بایمان و وجه باشد یا مقرون کرده
شود بیان حال این فریق به مثل و اخذ کمثل الذی استوقل
از او هم چنین بیان شاعت عبادت و صنایع و فرق در

مرتبۀ عالی و متفوق و مالک و مملوک باشد عجبی نیست بیان کرد و نشود
 یا حیله اعمال اهل ریا و ستمه پالایع و جو بیان کرد و آید و غرایب
 قرآن در ابواب مذکور و محمود نیست گاهی غریب از بیست
 بلاغت کلام و اینچوین اسلوب آن باشد مثل سر و الم
 و لهذا آن را در حدیث عروس القرآن نامیده شد و
 از جهت تصویر صورت سبزه و شبنمی باشد در حدیث آمده است و کلام
 آیه منبیا ظاهر و بطن و لکل حد مطلع پس باید دانست که
 این علوم پنج گانه جز نیست که مدلول کلام و متعلق آن باشد
 و بدین در تذکیر بالاله تذکر است و در آلاء و مراقبه حق است
 و در تذکیر بایام اله معرفت مخاطب مدح و ذم و ثواب و عقاب
 است از آن قصص چندین مرتبه و در تذکیر بالیه و الهی و الهی
 ظهور خوف و رجا و این امور در ای الیه من ساختن و در آیات
 احکام استنباط احکام بخیه بنحوی و ایمان است و در حاجت
 فرق نما که معرفت حاصل آن نیاید و لایع ساختن مثل قرآن
 آن و مطلع ظاهر معرفت انسان عرب و آثار مشرق و مغرب
 و مطلع بطن الطیف نهان و استقامت فهم با نور باطن و حالت
 صیقل است و اله اعلم به فصل از علوم و هیبه در علم

که بآن اشارت کردیم تاویل فیض انبیا است ششم اسلام
و فقیر برای این سخن رساله تالیف کرده است مسند و دلیل
الاحادیث و مراد از تاویل آن است که هر قصه که داغ عهد
مبدوم ^{مسلک} از آنست و پینامبر و قوم او دارند بیری
در آنوقت غواصه است و گویا به همین معنی
است ^{در آن} است در این ^{و یطامک} بین تاویل الاحادیث
دیگر شیخ علوم حمسه که منزله قرآن بعظیم جهان است داستان
از آن باب و اول رساله که شست فیراجع دیگر ترجمه زبان
فارسی بوجی که مشابه عربی باشد در قدر کلام و در تخصیص
و تفهیم و غیر آن و آنرا در فتح الرحمن فی ترجمه القرآن ثبت
نمودیم هر چند در بعض مواضع بسبب غیبت عدم فهم ناظران
بدون تفصیل آن شرط و ترک کرده باشیم دیگر علوم خواص
قرآن است مطابق جماعه در خواص قرآن فکرم نموده اند بدو به
بوجی که بدعا مانده بوجی که بسیر مانده است غفر الله منه و این فقیر را
بیردن از آنچه منقول است باین فتح نموده اند و یکبارگی اسمای
حسنی و آیات عظمی و ادعیه متبرکه که را در کنار من نهاده اند که این
عظیمه است در تعریف ایا هر آیتی و اسمی و دعائی مشروط است

بشر و علی که در قاعده نمی کنند بلکه قاعده آن اتقوا را عالم غیب است
 چنانکه در حالت استخاره می باشد تا از عالم غیب بکدام اسم آیت و ا
 اشاره می رود و بیان آیت و اسم را بطوری از اطوار مقرر و نزدیک
 اهل این فن تلاوت باید کرد و این است آنچه در این رساله
 ایراد آن کرده بودیم الحمد لله الا لا آخر او ظاهر
 یکی از علوم و بییه که برین ضعیف نزدین فرموده حل معنی لغت بجای
 قرآن است و آن موقوف بر تهیه مقدمه است باید دانست
 که حروف منتهی بها که اصول کلمات عرب است هر یکی را از ۹
 معنی هست بیست که از غایت نازکی تعبیر اندن بغیر از اینها
 نمی توان کرد از همین جا هست که بسیاری از مواد مستقار به متغیر
 یا مستقار می باشد پس در معنی مآله آنکه اذکیا از اهل ادب ذکر
 کرده اند که هر کجا نون و فاجع شده است دلالت می کند بر معنی
 خروج بوجهی از وجود مانند فقر و فست و فسخ و فتن و فقه و فقه
 و هر کجا فاء و لام جمع شده است دلالت می کند بر معنی شگاف و فتن
 فلق و فلاح فلیح و فله و از همین جا است که اذکیا از اهل ادب
 می دانند که حرب بسیار است که یک کلمه را بر وجه بسیار
 تطبیق کنند به تبدیل حروف مستقار به مثل و د ک و ج و کز یا لیا

باب چهارم
(۱۱۱)

شواهد این معنی بسیار است و مدار اینها مقصود و تشبیهی است
 لا غیر و این اسم لغت عرب است و اگر چه عرب فتح به تنقیح آن
 فرسند و غایت نیز ادا کرد آن را کند چنانکه مفهوم تعریف جنس
 آن را اگر از عرب فتح به بررسی بر تنقیح حقیقت آن فاد
 اعمال اینها می کنند باز موشگافان کلام عرب نیز
 بر یک سخن حسد بهی است و در ذهن از بعضی با
 مفهوم که جمعی آنرا تنقیح کردند و دیگران به تنقیح آن فرسیدند
 و این عالم نیز از لغت عرب است اما دست اکثر موشگافان از
 تنقیح آن مفهوم قاصر است پس حروف مقطعه اسمهای مورد اند
 بآن معنی که مجمل و لالست می کنند بر آنچه مقصود و سوده مذکور می شود
 تشبیه بآنکه نام کنایی چیزی مقرر کنند که حقیقت آن کتاب را
 پیش ذهن مانع و واضح گردد و اند چنانکه بخاری کتاب خود را
 بمجاریع البصیح المسمی فی حدیث رسول الله صلی علیه و سلم نام
 کرده است پس معنی الم این است غیب غیر معین معین
 شده نسبت عالم شهادت که متدلس است زیرا که همراه و
 برود به معنی غیب اند الا آنکه ما غیب این عالم است و همراه غیب
 عالم مجر و و لهند و در وقت استقها م ادا می گویند و در

وقت عیانت او زیرا که امر مستقیم غده امر منتشر است و آن
 غیب است نسبت متعین و هم چنین سرود و فیه غیب است
 و اول امر بر زبان او کند تا دلالت کند بر آنکه سرودنی به خاطر او است
 است که تحقیقش قیاس ما و پاشد و در ضمایر ظاهر از اختیار
 اند زیرا که غیب این عالم است و متعین و افی البطلان
 شده و لازم به معنی تعیین کند او در وقت حرکت لام زیر یکم جدا کند
 و هم چون هر دو شئت بآن مجتمع می شود دلالت می کند بر این
 متد نس که خدایق شتی در آن مجتمع شدند و مقید گشتند از فضا
 تجرد بحسب تقید و تجنیز افتادند پس الم کنایت از فیوض مجرد
 است که بعدا لم تجنیز در آمد و بحسب عادات دعاوم ایشان
 متعین شدند و تسو و تقیم ایشان را بسته گیر متعین کردند و اقوال
 فاسد و اعمال کاسد و ایه محابذ و تحمید بر دایم مصادره نمود و تمام
 سرود شرح و بیان آن است و الهمش الم است الا انک یذا
 بر تر و دلالت می کند یعنی غیبی که متعین شد بدنس و باز مرده
 دیگر بدنس در آمد و متعین شد و سیم یاد نیز هم چنین و این
 کنایه است از علوم مصادره و بتهاجتهای بی آدم مصادره به بعد
 مصادره و آن صادق است بقصص انبیاء و مقالات ایشان

سبب بسیار می دیر سوال و جواب پیکر و ظاهر و باطن و حیرت
 است از حرکت ارتقا از عالم دنیای متناهی الا آنکه
 استی که در علم و فضا است یا ثبوت و نه نفس آن محرک
 کثافت و سبب دلالت بر سر بیان و متناهی شدن
 همه آفاق پس از مقامات انبیا است که
 آثار خود را در این عالم به بیان اجمالی و نه کتب و مانند
 آن و طعم مقامات انبیا که آثار حرکات و فانی شدن ایشان که ساری
 شد در عالم متناهی و پراکنده گشت در آفاق و حقایق باست
 که معنی این کلمه شبیه الا آنکه چون ششمانی و ظهوری و تمیزی
 نداشته باشد و در اینجا تبیین کند پس معنی اجمالی است نورانی و
 متشیع که در پیوسته نخبه ایص عالم متناهی از عتاید بایده و اعمال
 فائده و این کنایه است از دافعال ایشان و ظهور و حیرت و شبهات
 و منظرآت و عادات ایشان و عین دلالت میکند بر ظهور ششمانی
 و متعین شدن و قافیه مثل سیم دلالت میکند بر عین عالم لیکن از جهت
 قوت و شدت و سیم از جهت اجتماع صور در وی و تراکم آن پس عشق

حق تشبیح است ساری شده در عالم نفس و نون عبادت است
از نور یک در غلغله ساری و براکنده شود مانند حالتی که در وقت

صبح صادق یا نزدیک غروب شمس می شود و با همچنان
در با نور اینست کمتر فهمیده میشود به نسبت نون و تغییر

پس پس کنایه از معانی است که در

یستی که پیدا شد نزدیک نور دنیا پروردگار و گاه خویش جبهه و گاه

و حق تویی و شدنی و کرمی که در بین عالم متین پیدا شد و گاه کسی گوید

مری قصد من این وقت است که در بین عالم پیدا شد از جهت

کسر و مصد و یک مثل ذات است الا آنکه معنی قوت کمتر از

فات فهمیده میشود پس معنی کجی معنی عالم متین و گاه

است که در متین شد بعضی علوم متشبهه نزدیک و جوع پروردگار

اعلی با حکما معنی این کلمات را بطریق ذوق فهمیدند و آن معانی

اجماله را در این کلمات که به تحریر آورده اند تقریر کردن ممکن بود

نیست هر چند این کلمات وافی بکنه آن نیستند بلکه مسابحی بکنه من

و چه درون و چه داند عالم بالصواب

نست الکتاب بعون الالهات

